

خوشایران

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

ابراهیم صہبا

این کتاب در هزار نسخه تحت شماره ۱۳۹ کتابخانه ملی در تاریخ ۱۶/۲/۵۳ به ثبت رسید

چاپ درخشان تلفن ۳۱۸۴۴۵

هر کس شهر حافظ و سعد گذراند
میسر فرجام شعر و هنر کند

9

خوشا سیراز

رہ آورد

کتابخانه مخصوصہ

ابراہیم صہبا

مباحثہ

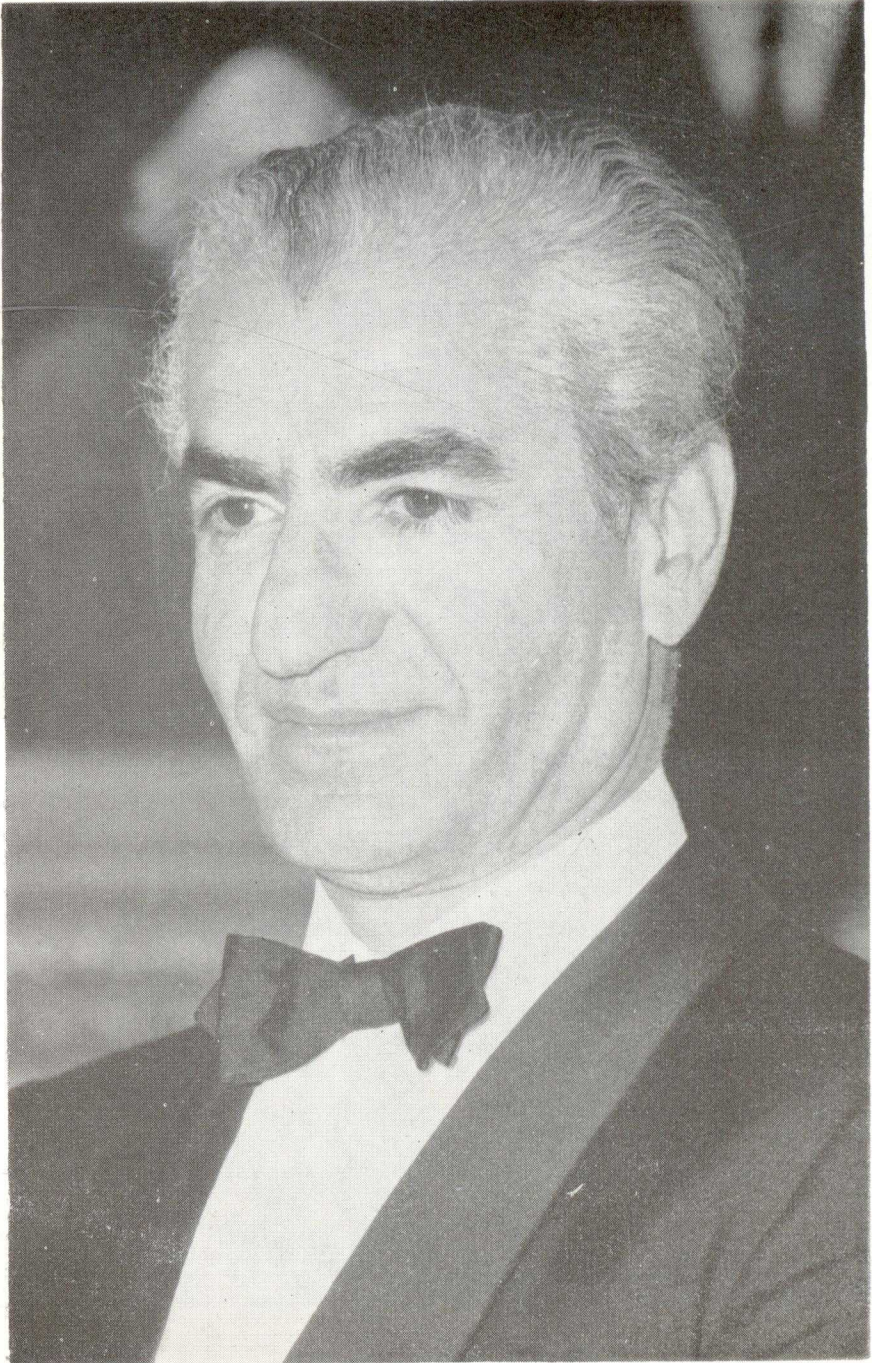
چهاردهمین کنگره لائیز ایران

در شیراز

فكر سعادت دگران ميكنيم ما
 پندار نيك خویش عيان ميكنيم ما
 در پرتو « شهنشه » دانای مهربان
 اکنون كمك به خلق جهان ميكنيم ما



تا «کنگرهٔ چاردهم» شد آغاز
 گردآمده ایم از رهی دور و دراز
 بر بسته کمر بخدمت نوع بشر
 در بارگه حافظ وسعدی، «شیراز»





قسمتی از مراسم جشن دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران
tarikhema.ir

دیباچه

باز هم سوی طربخانه شیراز آیم
 گر که صد بار ز شیراز روم باز آیم
 نام شورانگیز شیراز در خشنودگی و جاذبه‌ای خاص دارد که عارف و عامی را مفتون
 جلوه‌های ادبی و تاریخی خویش می‌سازد.
 «که بر کند دل مرد مسافر از وطنش»
 من نیز یکی از عاشقان بی‌شمار و شیفتگان بی‌قرار این دیارم
 این نه شهری است کز آن دل بتوانم برگردد
 که بهرجا که روم باز به شیراز آیم
 برای من هر فرصتی که دست داده است به شیراز آمده‌ام و از روح پرفتوح
 حافظ لسان الغیب و سعدی شیرین سخن الهام گرفته‌ام.
 روح سعدی است که پر شور کند جان مرا
 بلبل‌ی کردم و از شوق به آواز آیم—
 فیض حافظ بمن الهام کند نغمه عشق
 که چنین مست و غزلخوان و غزل‌ساز آیم

من بارها برای شرکت در مراسم ادبی، هنری و یاکردش و سیاحت باین شهر
تاریخی و نشاط انگیز رو آورده ام.

به از این شهر در این ملك دیاری نبود

نیک دانم که بصرمنزل اعجاز آیم

غمم از دل برود خاطر م آسوده شود

همچنان مرغ سبکبال به پرواز آیم

از سالهای پیش شیرازیان مهربان و مهمان نواز را بمن انس و الفت فراوان بوده است.

با بسیاری از شعرا، ادبا و فضلاء این دیار، چه در تهران و چه در شیراز مشاعره، مکاتبه
و مراد داشته و بدوستی آنها سرافراز بوده ام.

نظر اهل نظر شامل حالم گردد

چون به منزل که رندان نظر باز آیم

مطبوعات شیراز را نیز بر من منت بسیار است زیرا بالطف فراوان آثار ناقابل

هر چاپ کرده چه در تهران بوده ام و چه در شیراز از یاد من غافل نبوده اند.

هر آنکه جانب اهل وفا نگهدارد

خداش در همه حال از بلا نگهدارد

اکنون نیز توفیق بزرگی دست داده و برای شرکت در «کنگره لاینز» که خوشبختانه

امسال در شیراز تشکیل میشود باین سرزمین دلاویز آمده ام شاید بتوانم همراه

با شیر زنان و شیر مردان عزیز که از اطراف کشور باین مهد شعر و ادب ایران

رو آورده اند قدمی در راه نیکوکاری و انسانیت برداشته، شعر معروف سعدی را که

نه تنها شعار لاینز ایران بلکه کلیه جهان است سرمشق زندگانی خویش قرار دهیم.

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

در اینجا بی‌مناسبت نیست که در باره «شیر مردشدن» خود نیز توضیحی عرض کنم. متجاوز از ده سال است که افتخار عضویت «لایز ایران» نصیب من شده است. انگیزه من در قبول عضویت این باشگاه بین‌المللی سه عامل مهم بوده است.

اول اینکه ریاست عالی لایز را در ایران «شاهنشاه آریامهر» قبول فرموده و از این رهگذر افتخار بزرگی نصیب اعضاء آن گردیده است.

دوم آنکه مرام این جمعیت نیکوکاری و نوع پرستی است و این همان درسی است که پادشاه ملک سخن «سعدی» بما داده است:

سوم آنکه اشخاص خوشنام و نیکوکاری که در جامعه دارای وزن و اعتباری بوده و می‌باشند عضویت این جمعیت را پذیرفته‌اند.

من هنگامیکه ریاست شورای عالی مناطق را شادروان شیر مرد حسین علاء عهده‌دار بود، با معرفی آقای دکتر معارفی دبیر کل وقت لایز به این افتخار نائل آمدم و بعداً نیز در دوران ریاست آقایان عبدالله انتظام، مهندس شریف امامی، شادروان خسرو هدایت و دکتر تراب مهرا که شیر مرد «محمددری» نیز دبیر کلی لایز را بر عهده داشت به خدمات اجتماعی و ادبی خود ادامه دادم.

خوشبختانه خیلی زود استعداد ادبی من مورد توجه قرار گرفت و تشویق و تحسین فراوان دیدم چنانچه در کلیه «کنگره‌های سالیانه لایز» و در «باشگاههای مختلف شیران» برنامه‌های سخنرانی و شعرخوانی برایم ترتیب دادند و به افتخار دریافت تقدیرنامه‌ها و نشانهای متعدد مخصوصاً «نشان خدمت ده ساله» نایل آمدم.

تو ای «نشان» که مرا زینت تنی بخدا

بخانه دل من شمع روشنی بخدا

تو را چو جان گرامی عزیز دارم از آنک

«نشان خدمت ده ساله» منی بخدا

اکنون نیز خیلی خوشوقتم به دیاری آمده‌ام که بقول محقق شهیر امریکائی « جاکسون » در کتاب « ایران در گذشته و حال » ، زادگاه شاعران است و باغها و گلگشت‌ها و بستانهایش از شرابش نیز معروفترند .

آری این همان شیرازیست که شادروان دکتر صورتگر درباره آن گفته است:
 هر باغبان که گل بسوی برزن آورد شیراز را دوباره بیاد من آورد
 آنجا که گربشاخ کلی آرزوت هست گلچین به پیشگاه تو بیک خرمن آورد
 نگارنده بقدری به سعدی و حافظ شیراز علاقه و اعتقاد دارم که خود را کوچکترین شاگرد مکتب سعدی دانسته و دیوان حافظ را در حضور و سفر همراه دارم.
 روی همین علاقه و ایمان چند سال قبل که دیوان خود را بنام « دفتر صهبا » منتشر نمودم برای انتخاب نام آن از دیوان حافظ شیرین سخن الهام گرفتم که فرموده است:
 « سالها دفتر ما در گرو صهبا بود رونق می‌کده از درس و دعای مابود »

از آنجا که ما ایرانیان را سنتی است که هرگاه بشهر و دیاری رومیاوریم هدیه‌ای بهمراه آورده و آنرا دلیل ارادت و سرسپردگی خویش می‌شماریم.
 این است که من هم در این سفر ارمغانی بهمراه آورده‌ام که باتیمن از شعر حافظ لسان‌الغیب « خوشاشیراز » نام گرفته است.

اشعاری که در این مجموعه چاپ شده اغلب در طی سخنرانی‌ها در کنگره‌ها و باشگاههای مختلف لایزال قرائت گردیده است همچنین غزلها و چکامه‌هایی که در باره شیراز و تخت جمشید سروده شده به مناسبت تشکیل کنگره لایزال امسال شیراز در این کتاب آورده شده است که امیدوارم مورد قبول سروران دانشمند و شیران ارجمند قرار گیرد .

سر فرازم که شیرمردم من	در ره مهر ، رهنوردم من
شیری از خطه خراسانم	« عاشق خاک پاک ایرانم »
دردل من که چشمه هنراست	آرزوی سعادت بشر است

ابراهیم صهبا

اردیبهشت ۱۳۵۳

دروازه قرآن



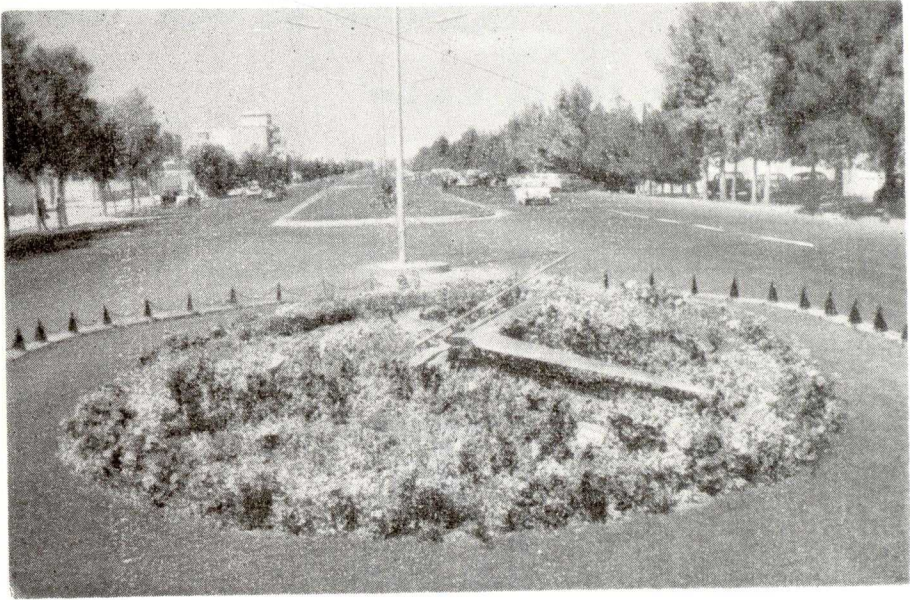
میل سفر به عالم شعر و هنر کند

باید نخست سجده بر این خاک در کند

هر کس بشهر حافظ و سعدی گذر کند

آنکس که رونهد به دیار سخنوران

میدان بزرگ شیراز (ساعت گل)



که باغش پر ز سرو ناز باشد
هوای آن دل انگیز و معطر

نه هر شهری چنان شیراز باشد
بهارش گل نشان و لاله پرور

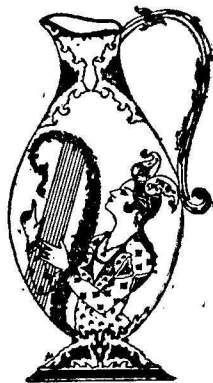
شهر شعر و شراب

روم بشهر و دیاری که سرو ناز آنجا است

پریرخان سیه چشم دلنواز آنجا است

روم بجانب شیراز «شهر شعر و شراب»

که مهد حکمت و عرفان و عشق و راز آنجا است



بمناسبت تشکیل کنگره لاینز
در شیراز اردیبهشت ماه ۱۳۵۳

شیراز و شیران

که شیراز از طراوت چون بهشت است
هوای آن دل‌انگیز و معطر
شراب لطف در پیمانه دارد
زیارتگاهت ار «شاه چراغ» است
مزار «حافظ» و «سعدی» ست این خاک
ز شعر این دو شاعر وام گیرد
همه اشعار آنها شاهکار است
در آن قدر و مقامی معنوی بین
به دانش شهره در ملک جهان است
که غرق گل بینی هر قدم را
که باغش پر ز سرو ناز باشد
بینی گر که کاخ با صف‌سایش
کند صد چشمه عرفان نثار
سیه چشمان آن عشق آفرینند
تو گوئی آن سخن را این زمان گفت
خداوندا نگهدار از زوالش
نشان اقتدار شیر و خورشید
شکوه و شوکت شاهانسه او

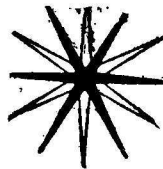
کنون ماه خوش اردی بهشت است
بهارش گل نشان و لاله پرور
نسیمی دلکش و جانانه دارد
ترا از محنت گیتی فراغ است
بود خاکش دلاویز و طرب‌ناک
که خواهد هر کسی الهام گیرد
کز آنها پارسی را افتخار است
به «دانشگاه خاص پهلوی» بین
که آنجا مرکز دانشوران است
گذاری کن «گلستان ارم» را
نه هر شهری چنان شیراز باشد
شوی مفتون «باغ دلگشایش»
به «بابا کوهی» ار افتد گذارت
نکویانش ظریف و نازنینند
چه نیکو «حافظ» شیرین زبان گفت
«خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش
کنارش بارگاه «تخت جمشید»
که عالم پرشد از افسانه او

کنون در شهر شورانگیز شیراز
بگرد هم نشسته جمع «شیران»
ز مهر و مردمی سرشار باشند
ز دل با مستمندان گشته همدرد
ز «سعدی» این سخن در یاد دارند
کسی کز رنج مردم غم ندارد
که باشد بهجت انگیز و سرافراز
بنام «شیر» و بر اخلاق انسان
نکو رفتار و نیکوکار باشند
مراد جمله نیکی از زن و مرد
که نوع خویشرا دلشاد دارند
نشانی از بنی آدم ندارد

* * * *

در ایامی که ایران گشته آباد
که در کشور بپا کرد انقلابی
بگیتی اعتبار ما فزوده
شهنشاه بزرگ آریامهر
چو او را هست لطف و مهربانی
ز بس انسان پرست و چاره ساز است
نگهدارنده ایران ما اوست
خداوندش شهنشاهی چنین داد
نهاده پیش ما راه صوابی
در نعمت بروی ما گشوده
که او را نور یزدان است بر چهر
شده تحصیل دانش رایگانی
جهان را سوی ما دست نیاز است
«رئیس عالی شیران» ما اوست

چو بر ما مهر او تابنده باشد
خدا یا تا ابد پاینده باشد

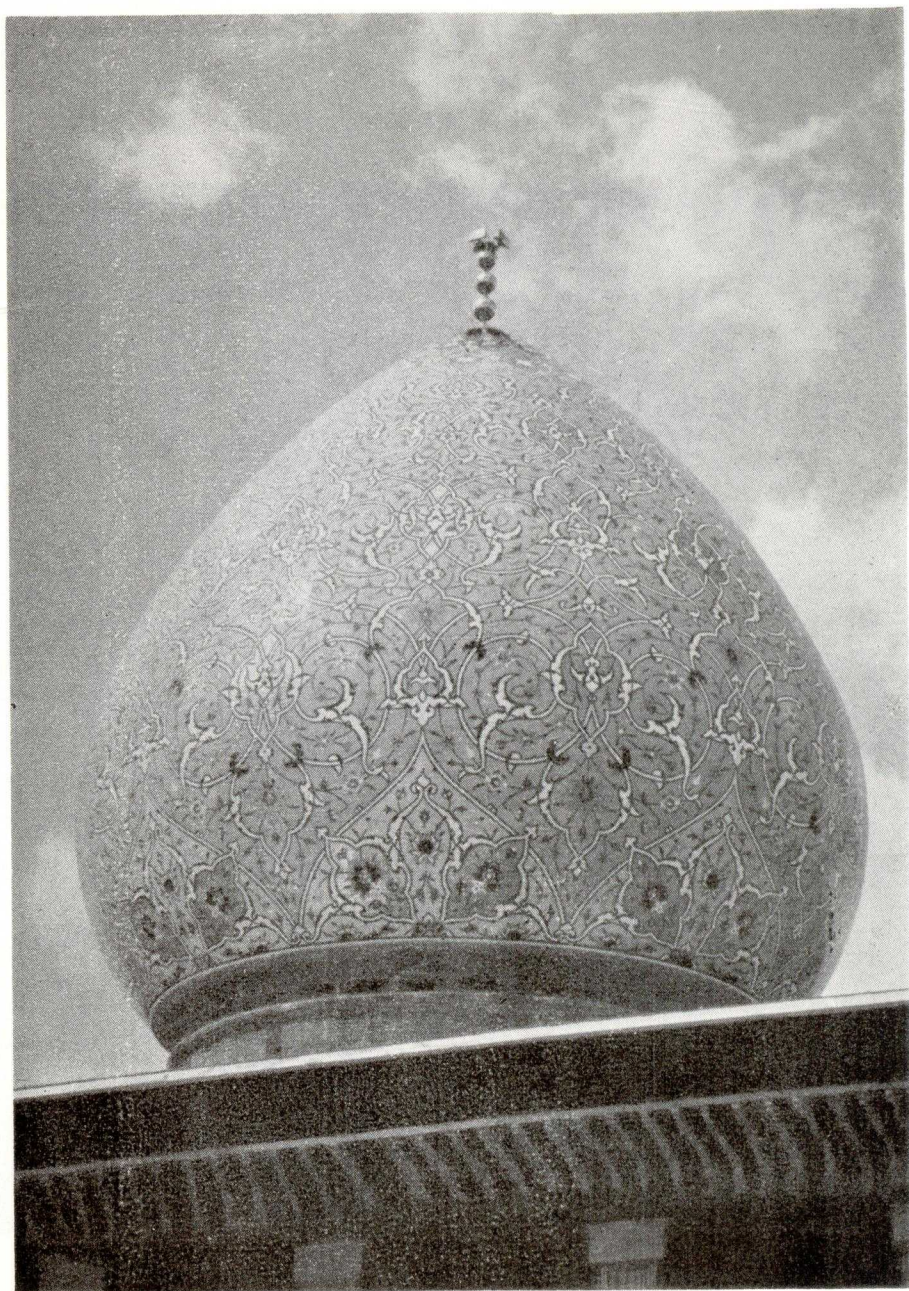


خوشا شیراز

باز هم سوی طربخانه شیراز آیم
 گر که صد بار ز شیراز روم باز آیم
 این نه شهری است کز آن دل بتوانم بر کند
 که بهر جای روم باز به شیراز آیم
 به از این شهر در این ملک دیاری نبود
 نیک دانم که بسر منزل اعجاز آیم
 روح سعدی است که پر شور کند جان مرا
 بلبلی کردم و از شوق با آواز آیم
 فیض حافظ بمن الهام کند نغمه عشق
 که چنین مست و غزلخوان و غزل ساز آیم
 نظر اهل نظر شامل حالم گردد
 چون بمنزل که رندان نظر باز آیم
 غم از دل برود خاطر مآسوده شود
 همچنان مرغ سبکبال به پرواز آیم

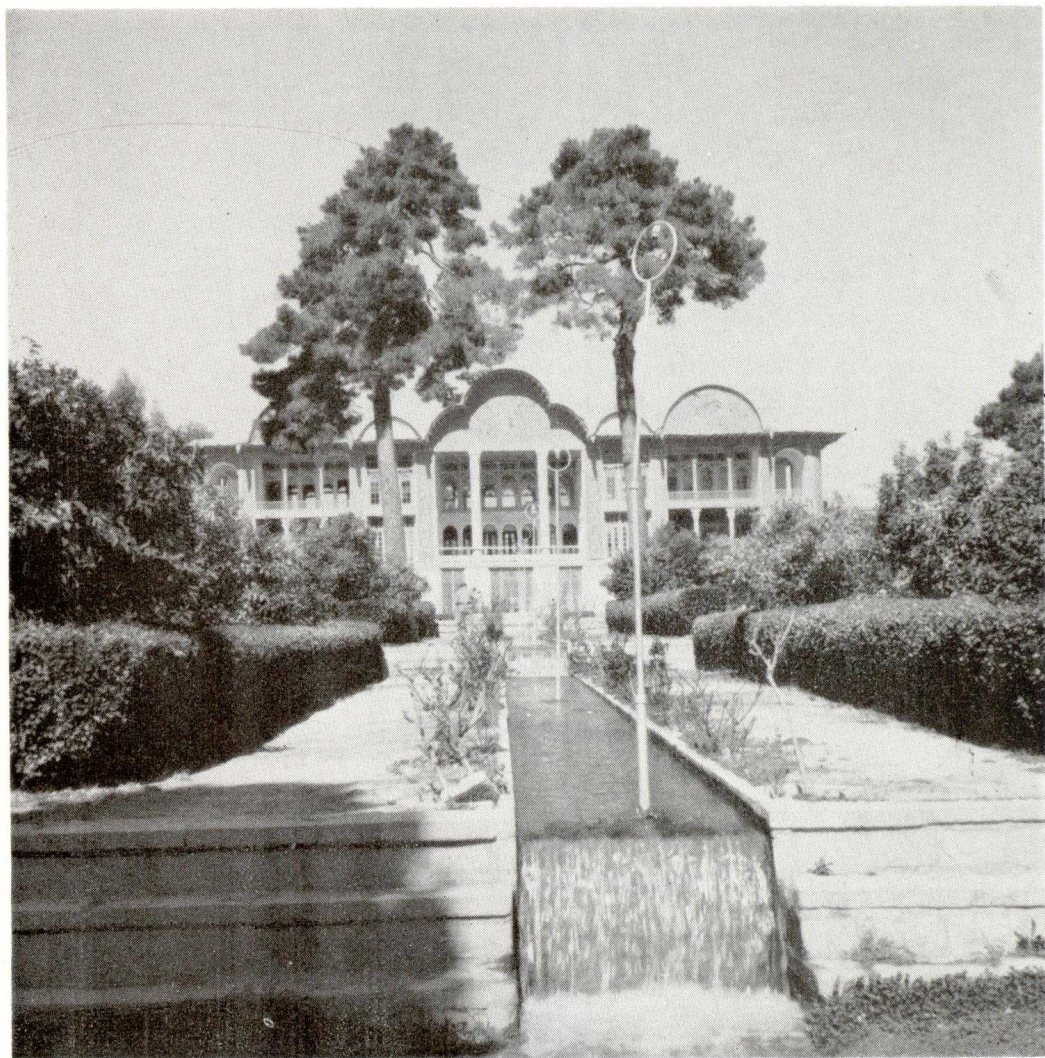
لطف شیرین سخنانش دهم لطف سخن
 تا بپا بوسی شیرین لب شیراز آیم

شاه چراغ



تو را از محنت گیتی فراغ است زیارتگاهت از «شاه چراغ» است

باغ ارم



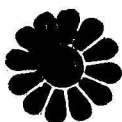
گذاری کن «گلستان ارم» را

که غرق گل بهمنی هر قدم را

بهار شیراز

بیا که مرغ چمن باز نغمه پرداز است
 بلند از همه سو بانگ شورو شهنواز است
 بهار آمد و ما خویش خرمی آورد
 که گل به بلبل هجران کشیده دمساز است
 مگو سخن دگر از محنت جدائیها
 که شادمانی انجام به ز آغاز است
 چه خوش که یار به یاری رسد بموسم عید
 که سوی هم دل مشتاقشان به پرواز است
 بگوش دل رسد اکنون مرا ز انجمنی
 نوای نغمه سرائی که محرم راز است
 بنوش باده گلگون بطرف باغ و چمن
 که فصل شورو نشاط است ورقص و آواز است

اگر که بخت، مساعد شود بفصل بهار
 مرا به دل هوس سیر و گشت شیراز است



سعدی

سعدی که ملک پارس مزین بنام توست
 شیرین چولعل تازه عروسان کلام توست
 ایران بود ز شعر بلند تو سر بلند
 شیراز، شهره در همه عالم بنام توست
 در تو جهان بچشم بزرگی کند نگاه
 «آسایش بشر» چو بگیتی مرام توست
 گر پارس، بر تو سجده نماید روا بود
 زیرا که احترام وی از احترام توست
 هر باده را بود اثری در طبیعتی
 آن می‌گز اوست مستی عالم بجام توست

ز اینرو فرزندۀ صاحب‌دلان دهر
 ای شاعر بزرگ سخندان مقام توست



آرامگاه استاد سخن سعدی



سعدی که ملک شعر بنامش مزین است در چشم روزگار چو خورشید روشن است

بسوی دیار حافظ

«حافظ» کنم بشوق؛ گذر بر دیار تو
تا آنکه غرق بوسه کنم من مزار تو
سرمست، رو بجانب میخانهات نهم
تا جرعه‌ای خورم ز می خوشکوار تو
آیم ز راه دور به شیراز جانفرای
تا لحظه‌ای بسر برم اندر کنار تو
بخشی، ز لطف توشه‌ای از بهر راه من
چینم ز شوق میوه‌ای از شاخسار تو
آبی رسد ز فیض تو بر جان تشنه‌ام
طبعم روان کند غزل آبدار تو
خورشید تابناک تو روشن کند دلم
در خاطرم شکوفه دمد از بهار تو
حسرت برم بمردم شیراز بسی‌نیاز
دارند از آنکه نعمت قرب جوار تو

«صهبا» که جرعه نوش خم پر ز جوش تست
مست شراب شعر تو شد در دیار تو

هنگام برگزاری اولین جشن
هنر شیراز سروده شده است

جشن هنر در شیراز

هر کس بشهر حافظ و سعدی گذر کند
میل سفر بعالم شعر و هنر کند
آنکس که رونهد به دیار سخنوران
باید نخست سجده بر این خاک در کند
«شیراز معدن لب لعل است و کان حسن»
زینرو هزار ناز بشهر دگر کند
گوئی هوای آن به می آغشته گشته است
گل نیز در چمن لبی از باده ترکند!
شیراز مرکز هنر و علم و دانش است
کافاق راز حاصل آن بهره ور کند
اینجا مزار حافظ شیرین زبان ماست
کز سر غیب عالمیان را خبر کند
بسیار گفته اند سخن شاعران و لسی
اشعار حافظ است که در دل اثر کند
شیراز شهر شعر و گل و عشق و باده است
کی اهل دل تواند از آنها حذر کند؟
وحشی غزال شوخ سیه چشم نازنین
با غمزه صید مردم صاحب نظر کند؟

جشن هنر شیراز در حضور علیا حضرت شهبانوی ایران



جناب آقای علم وزیر دربار شاهنشاهی ، سناتور نمازی و عده ای از مدعوین نیز
افتخار حضور دارند

این خاک تابناک که سعدی بهروراند
 خاکی بود که دامن ما پرگهر کند
 اینجا است سرزمین گلستان و بوستان
 زینرو بیاغ، غلغله، مرغ سحر کند
 نارنج و سرو و لاله و نسرين و یاسمن
 هر يك ز گوشه چمنی سربدر کند
 زیبا تر است از همه سال این دیار حسن
 کاین نوعروس، جلوه چو قرص قمر کند
 از هر طرف ترانه شیرین رسد بگوش
 در هر کنار، لاله رخی نغمه سر کند
 جشن هنر بخطه شیراز شد بیا
 تا نام آن فسانه، بهر بحر و بر، کند
 از شرق و غرب مردم صاحب دل جهان
 رو سوی فارس، با همه رنج سفر کنند
 صد مرد نامدار و هنرمند روزگار
 آثار خود به جشن هنر جلوه گر کنند
 بس شاهکار شعر و هنر عرضه گشته است
 حیرت، دل از قریحه نوع بشر کند
 شهبانوی عزیز و هنرپرور بزرگ
 شیراز را به مقدم خود مفتخر کند
 تا افتخار شهر بزرگان شعر را
 در پیش چشم اهل جهان، بیشتر کند
 بادا همیشه شاد، دلش در کنار شاه
 شهبانوئی که حرمت شعر و هنر کند

اژیون خدمتگزاران بشر

جهان غرق شادی شد از این خبر

که از بهر حفظ حقوق بشر

سپاه گرانی مهیا شود

که آسودگی بخش دنیا شود

«ز مرد و زن و از سفید و سیاه

شوند از صفا تابع این سپاه

سپاهی نکوکار و خدمتگزار

ز جان و ز دل صلح را خواستار

جهان پیش چشمش برابر بود

نه از بهر يك ملك و کشور بود

نکبهان آسایش عالم است

هوا خواه نوع بنی آدم است

چو آگاه شد «سازمان ملل»

باز این طرح برجسته مستدل

ز طراح آن قدردانی نمود

ز تصویب آن شادمانی نمود



آقای علم وزیر دربار شاهنشاهی ایران برای داوطلبان لژیون خدمتگزاران بشر سخنرانی میکنند
tarikhema.ir

که با کوشش این سپاه جوان
نماند ز بیداد دیگر، نشان

ز بخت بلند این چنین ابتکار
که ماند بسی قرن‌ها یادگار

ز سوی شهنشاه ایران بود
که نامش چو خورشید تابان بود

جهان کرد تحسین بیانك بلند
چو این طرح را دید دنیا پسند

خوشا آریامهر پر افتخار
همه کار او جملگی شاهکار

که از فکر او پرتوی نو دمید
جهانگیر شد «انقلاب سفید»

سلامت بماند شهنشاه ما
شهنشاه بیدار و آگاه ما

که طراح دنیای آینده است
جهان فکر او را ستاینده است

* * * *

شهر سیه چشمان

شب شیراز را همصحبت جانانه‌ای باید
 نوای دلکش ساز و می و پیمانه‌ای باید
 چراغ ماه چون بر محفل روشندان تابد
 چه حاجت شمع روشن را ولی پروانه‌ای باید
 بشهر آرزوها دل کجا آرام میگیرد
 در این خاک طرب افزا زخود بیمانه‌ای باید
 هوامست و چمن مست است در شهر سیه چشمان
 کفایت کی کند مینای می میخانه‌ای باید؟!
 ز لعل یار لبخندی نشاط انگیز خوش باشد
 ز چشم مست ساقی غمزه مستانه‌ای باید

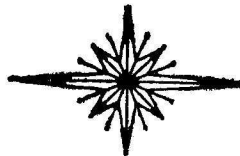
خوشا شیراز و خوی بان سخن سنج گلندامش
 برای عاشقی اما دل دیوانه‌ای باید



نوگل شیراز

باچنین جلوه که آن نوگل زیبا دارد
 هر چه شیراز بدو ناز کند جا دارد
 کرده باذوق و هنر، حسن خداداد قرین
 تا نگویند که زیبائی تنها دارد
 در همه شهر کسی نیست بر عنائی او
 الحق آن قامت طناز، تماشا دارد
 هر که در پیچ و خم زلف سیاهش نگرد
 بردل خویش بلرزد که خطرها دارد
 چشم او دفتری از شعر خیال انگیز است
 تو مپندار همین نرگس شهلا دارد
 لب پر خنده اش از دل ببرد محنت و غم
 که شکر خند دلاویز و فریبا دارد
 آری این فتنه شیراز بسی غوغا کرد
 چون همه حسن جهان جمع به یکجا دارد.

کی تواند که لبش ببند و خاموش شود ؟
 با چنین خاطر شوریده که «صهبا» دارد



موج شکن

توای سنك سرسخت و خاموش ساحل
توای سنك سرسخت و خاموش ساحل
چنان کوه سنگین بیک جا نشستی
چنان کوه سنگین بیک جا نشستی

اگر گشت دریا گرفتار طوفان
اگر گشت دریا گرفتار طوفان
تو بر آنچه پیش آیدت بردباری
تو بر آنچه پیش آیدت بردباری

ز دریا بسی سهمگین موج خیزد
ز دریا بسی سهمگین موج خیزد
ولی نیست ترسی ترا زین کشاکش
ولی نیست ترسی ترا زین کشاکش

نه از انقلاب هوا در هراسی
نه از انقلاب هوا در هراسی
تو ای مظهر سختی و پایداری
تو ای مظهر سختی و پایداری

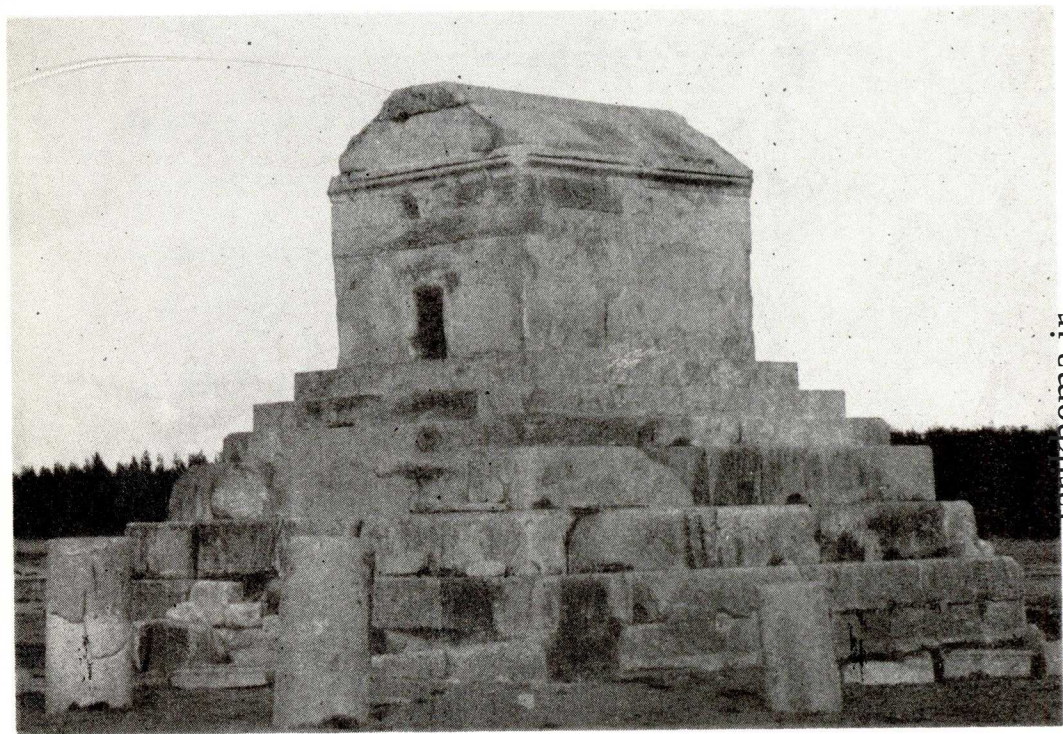
ز آسیب دوران بسی لطمه دیدی
ز آسیب دوران بسی لطمه دیدی
که امواج دریا شکن را شکستی
که امواج دریا شکن را شکستی

تو ای خاك پاك دلاویز ایران
تو ای خاك پاك دلاویز ایران
چنان کوه بر جای خود استواری
چنان کوه بر جای خود استواری

بمان سخت در جایگاه بلندت
بمان سخت در جایگاه بلندت
تو دیگر نه آن خاك نرمی که سنگی
تو دیگر نه آن خاك نرمی که سنگی

کند با تو دریا اگر شوخ چشمی
کند با تو دریا اگر شوخ چشمی
دل از تند باد حوادث ملرزان
دل از تند باد حوادث ملرزان

آرامگاه کورش در پاسارگاد



بنام نیک ز «کورش» کند جهانی یاد

از آنکه پایه گذار حقوق انسان بود

کوروش کبیر پایه گذار حقوق بشر

در آن زمانه که دنیا دچار طوفان بود

بشر ز نعمت صلح و صفا گریزان بود

بکام بود جهان، زورمند غالب را

سزای ملت مغلوب، رنج و حرمان بود

هر آنکه قوت بازوی و تیغ بران داشت

امیر و قافله سالار و مرد میدان بود

در آن زمانه که آن بیست قرن پیش گذشت

که ملک پارس عروس جهان بدوران بود

بزرگ پادشهی داشت کشور ایران

که فرو منزلت و شوکتش فراوان بود

همین نه راه به دروازه های بابل برد

که بس ممالك پهناورش به فرمان بود

ولی بعکس دگر فاتحان روی زمین

بهر دیار طرفدار عدل و احسان بود

بجا گذاشت ز خود جاودانه منشوری

که یادگار بزرگی ز رحم و ایمان بود

جیرای کشور ما افتخار بسیار است

که این دلاور تاریخ، شاه ایران بود

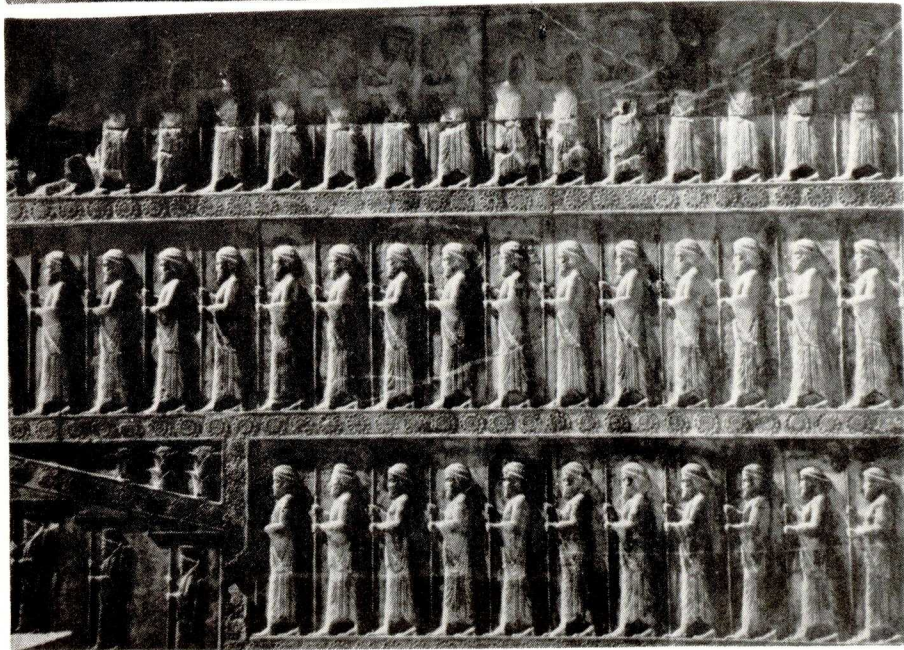
بنام نیک ز «کوروش» کندجهانی، یاد

از آنکه «پایه گذار حقوق انسان» بود

بمناسبت جشن دوهزاروپانصدساله
شاهنشاهی ایران در تخت جمشید
و پاسارگاد، سروده شده است

از کورش کبیر تا شاهنشاه آریامهر

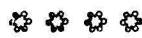
تو ای تخت جمشید با شوکت و شان
تو ای یادگار بزرگ نیاکان
تو ای کاخ ارزنده — استانی
که داری بسی داستان نقش ایوان
ستونهای تو رایت سرفرازی
بر افراشته قرنهای سر به کیوان
زتو خطه فارس را زیب و رونق
ز تو شهر شیراز را فخر و عنوان
تو از کوروش و داریوشی نشانه
که بودند در عهد خود شاه شاهان
بسی مانده آثار نیکو از آنها
که باشد بهر سوی گیتی نمایان
گواهی دهد شهر «پاسارگاد»ش
که ایران زمین داشت فر فراوان



تسوی یادگار بسزرك نیاكان
برافراشته قرن‌ها سر به کیوان

توای تخت جمشید باشو کتوشان
ستونهای تو رایت سرفرازی

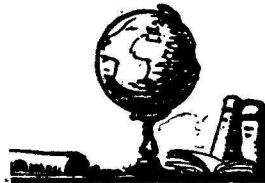
از این سرزمین تافت خورشید دانش
 که روشن جهانی شد از پرتو آن
 «ببرورده شاهنشهی همچو «کوروش»
 که جاوید ماندست نامش بدوران



نو ای تخت جمشید تاریخی ما
 تو را دور عزت نیامد به پایان
 که تجدید شد دوره افتخارت
 ز نام بلند تو برگشته کیهان
 چه خوش ماندی ای کاخ پاینده برجا!
 که شاهد بمانی تو در روزگاران
 که گر بود «کوروش» بدوران پیشین
 هوا خواه آزادی نوع انسان
 کنون نوبت «کوروش» دیگر آمد
 که تاریخ گیتی از او شد درخشان
 «شه آریامهر» سلطان عادل
 که خدمت به صلح جهان کرده شایان
 اساسی دگر ریخت در کشور ما
 ز سعی جمیلش شد ایران گلستان
 ثمربخش شد انقلاب سفیدش
 شد از لطف او کارگر شاد و دهقان

بیاراست از بهر دانش سپاهی
 بازادی بانوان داد فرمان
 به پیکار اهریمن بیسوادی
 هزاران دبستان ز نو کرد، بنیان
 خوشا «مهر» و «جشن شهنشاهی» ما
 که چشم فلک خیره گردیده از آن
 نمایشگر شوکت باستانه—ی
 نمودار دنیای امروز ای—ران
 که بس خسروان و بزرگان عالم
 در این جشن فرخنده باشندمهمان
 چو از پرتو «آریامهر» باشد
 چنین عصر فرخنده پرتو افشان
 دعای سحر باشد ایرانیان را
 که تا ماه و خورشید باشند تابان

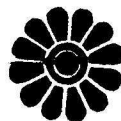
«شهنشاه» و «شهبانوی» مهربان را
 خداوند بخشنده باشد نگهبان



در مکتب پادشاه سخن

« سعدی » که ملک شعر بنامش مزین است
 در چشم روزگار چو خورشید روشن است
 در شعر پارسیش پیمبر شمرده اند
 چون گفته اش فصیح و دلاویز و متقن است
 گل‌های جاودان گلستان و بوستان
 خوش رنگ و بو تر از گل و ریحان بگلشن است
 او راسخن چو آب روان است ، دلپذیر
 بیرون آن پرند و درونش ز آهن است
 رندی و شوخ طبعی و شیرینی و نشاط
 از گفته اش پدید چو اختر ز روزن است
 شیراز سرفراز ، ز نام بلند اوست
 شیراز ، نی که شهره بدو نام میهن است

« صهبا » ز پیروان خدای سخن بود
 « سعدی » که شعر او طرب انگیز و روشن است



جشن هنر شیراز

جشن هنر امسال چه پرشور و نوا بود
 جشنی طرب انگیز و دلاویز و بجا بود
 شیراز در این فصل شکوه دگری داشت
 کز مقدم شاهنشاه و شهبانوی ما بود
 «جمشید» کجا بود که بیند ز سر شوق؟
 جشنی چه فرح بخش در آن کاخ بپا بود!
 بس نغمه پرشور که بر گوش دل آمد
 چونانکه پراز موج دل انگیز فضا بود
 سیمین بدنان با تن لغزنده و پیچان
 هر یک ز هنر مظهری از ناز و اداب بود
 شعر خوش و ساز خوش و رقص هوس انگیز
 الحق که از این بیش تماشا بکجا بود؟
 بر ساحت گلزار ز هر گوشه بتابید
 نوری که پر از روشنی و مهر و صفا بود
 گردید گلستان ادب خرم و شاداب
 کاین جشن برازنده «شیخ الشعرا» بود
 «سعدی» بگمانم که سراز خاک بر آورد
 شادان به گلستان هنر نغمه سرا بود
 در طرف چمن بوی گلش کرد چنان مست
 کز دست بشد دامن و زین قیدرها بود

«حافظ» بسرا پرده جمشید نظر دوخت
 مبهوت از آن منظرو آن آب و هوا بود
 گم کرده رهی بود هراسان به بیابان
 گوشش بصدابود و دلش سوی خدا بود
 کز دور گروهی پسر و دختر طناز
 بر جانب او رقص کنان چهره گشا بود
 خوبان گلندام به ترکیب «گل سرخ»
 يك دایره بستند که نقشی بسزا بود
 ناگاه غریوی بجهان لرزه بر انداخت
 نی باد صبا بود که طوفان بلا بود
 هر کس که روان بود در آن باغ صفا بخش
 از باد خروشنده نهان زیر ردا بود
 شد وحشت بسیار هم آواز مسافر
 و از نعره او باغ پراز بانك و صدا بود
 طوفان بیکی لحظه بدل شد به «گلستان»
 کان باغ پر از همه و زمزمه ها بود
 از «سعدی» و از «حافظ» و «ملا» و «بهائی»
 خواندند بسی نغمه که موزون و رسا بود
 (گم گشته) بوجد آمد از این جشن گل افشان
 واندر کف وی آینه ای چهره نما بود
 خوبان همه رفتند و عیان شد «گل عرفان»
 آن تازه گل سرخ که جاوید بجا بود

ذوق و هنر و کوشش «صاحب نظران» است
 کاین صحنه پرشور چنین روح فزا بود
 رقصنده بهر گوشه گروهی ز ملائک
 گوئی که چنین منظره در عرش خدا بود

بر شادی شاهنشاه و شهبانوی ایران
 مارا همگی از دل و جان دست دعا بود

مرداد ۱۳۵۲





کنگره ایران شناسان در حضور شهبانوی ایران
شیراز

در کنگرهٔ ایران‌شناسان شیراز
در حضور مبارک شهبانوی ایران
این دوبیت را فی البداهه سروده
و قرائت نمودم

نور لطف

پرزشور و شادمانی گشته شیراز گل افشان

افتخاری شد نصیب مجمع «ایران‌شناسان»

موسم جشن هنر در مرکز فرهنگ و دانش

چون بر آنها تافت ، نور لطف شهبانوی ایران



«مناسبت تشکیل چهارمین
کنگرهٔ ایران‌شناسان در شیراز»

ایران شناسی

«یک جهان را می‌شناسد آنکه ایران را شناسد
سرزمین شهریاران و دلیران را شناسد
کرده در شیراز زیبا انجمن «ایران‌شناسان»
خوش بر احوالش که این شهر گل افشان را شناسد
نخبة دانشوران و زبده دانش پژوهان
جمع باشد تا که فرهنگی درخشان را شناسد
قبله کرده بارگاه حافظ شیرین سخن را
تا مقام خواجهٔ مست غزلخوان را شناسد
بر گلستان ادب رو کرده و بستان حکمت
آنکه با چشم حقیقت بین گلستان را شناسد
بانوان فاضل و مردان دانش کرده محفل
تا که با جان و دل آثار بزرگان را شناسد
نام «فردوسی» و «خیام» است و «طوسی» بر زبانش
اهل تحقیقی که اقلیم خراسان را شناسد
«بوعلی سینا» و «رازی» و «ابوریحان» و «ملا»
پیشوایان بزرگ علم و عرفان را شناسد

کنگرهٔ ایران‌شناسان

در حضور علیا حضرت شهبانوی ایران در شیراز



آقای فرهنگ مهر رئیس دانشگاه پهلوی نیز افتخار حضور دارند

«انوری» و «صائب» و «عطار» و «جامی» و «نظامی»
 شاعران زبده پرشور دوران را شناسد
 «کورش» نام آور و «نوشیروان» دادگستر
 دوره صفاریان و آل سامان را شناسد
 «شاه اسمعیل» و «شاه عباس» و «نادرشاه» ما را
 پهلوانان دلیر مرد میدان را شناسد
 نیک داند سرگذشت «دودمان پهلوی» را
 وان طلوع کوكب رخشان تابان را شناسد
 داند احوال رضا شاه بزرگ كاردان را
 مظهر اندیشه و سعی فراوان را شناسد
 «آریامهر» و ظهور انقلاب شاه و ملت
 نهضت فرهنگ و آزادی دهقان را شناسد
 خدمت تاریخی شاه است چون مشهور عالم
 سرنوشت نفت و آن فرخنده فرمان را شناسد
 در ره ارشاد اهل دانش و علم و هنر، هم
 کوشش شایان «شهبانوی ایران» را شناسد

یادگیری از خود ای «صهبا» در این کشور بجا، نه
 زآنکه ایران ارزش مرد سخندان را شناسد

شاعر آدمیت

که نامش زینت هر محفلی بود	در ایران شاعر صاحب‌دلی بود
ادیب نکته سنج و عاقلی بود	سخنپایش سراسر حکمت و پند
که بر سیر و سیاحت مایلی بود	بسی در این جهان سیر و سفر کرد
که استاد بزرگ و فاضلی بود	بلی او «سعدی» آخر زمان است
که از تاریخ ایران غافل بود	شنیدم من که سیاحی فرنگی
نه بر دریای عرفان واصلی بود	نه آگاهی ز شعر شاعران داشت
که آن فرزانه شاعر، قاتلی بود	زده تهمت به سلطان فصاحت
و گر خود تهمت بی حاصلی بود	شکفت آمد مرا زین حرف بیجا
که درك آن برایش مشکلی بود	چرا هر کس بود بیگانه از شعر
که این کار ادیب قابل بود	سخن درباره «سعدی» کند ساز
که او انسان پاک کاملی بود	جهان بر شرح حال وی گواه است

نظر کن بوستان و گلستان را
که در هر خانه و هر منزلی بود



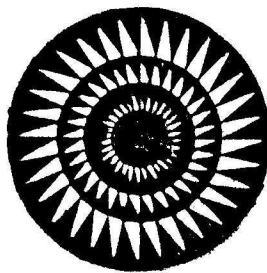
در مراسم شعرخوانی بر سر
 تربت حافظ که از طرف اداره
 کل فرهنگ و هنر استان فارس
 برگزار شده بود قرائت گردید

در آرامگاه حافظ

ای خلق جهان قبله شعر و هنر اینجا است
 میعادگاه مردم صاحب نظر اینجا است
 آن کعبه که شیراز بدان فخر نماید
 این است که سرچشمه ذوق و هنر اینجا است
 خاکی که زیارتگاه رندان جهان است
 اینجا است، که هراهل دلی را گذر اینجا است
 نوری دگر از مشرق این قبله بتابد
 چون مهر درخشان ادب جلوه گر اینجا است
 «سعدی» چو پدر باشد و «حافظ» پسر او
 آری «پدر» آنجا بود اما «پسر» اینجا است
 صد بوسه مستانه بزَن در گه او را
 ز آن روی که از خرمن گل پاکتر اینجا است
 سرمست شو از باده عرفان و حقیقت
 کان می که زخوشت، بکند بی خبر اینجا است

از درگه حافظ بطلب کام دل خویش
 کانجا که بود نیت دل را اثر اینجا است
 شیراز بود معدن خوبان سخن‌دان
 مهد گهر و لعل لب و شعر تر اینجا است
 حافظ به نکویان دل اگر داد بجا بود
 چون یار سیه چشم و بت سیمبر اینجا است
 ماگر چه بهر شهر بسی منظره دیدیم
 آنجا که بود شور و نشاط دگر اینجا است

«صهبا» ببر از خواجه شیراز نصیبی
 ز آن روی که مقصود، ز سیر و سفر اینجا است



دعای خیر

نشان ده طریق خیر و شر را	خداوندا هدایت کن بشر را
و گر عازم بسوی ماه گردد	که بی لطف تو او گمراه گردد
بعمر خویش آرامش نبیند	بگسیتی روی آسایش نبیند
عنایت کن بشر را علم و فرهنگ	ز دنیا دور کن اهریمن جنگ
بجان هم در این عالم نیفتند	که انسانها بجان هم نیفتند
نباشند از حیات خویش دلگیر	زن و مرد و جوان و کودک و پیر

بپیوندد زمین و آسمانی
پراز صلح و صفا گردد جهانی



بمناسبت ۲۱ فروردین ماه ۱۳۵۳

بشکرانه سلامتی شاه

فرودین ماه است و شادی در بهاران واجب است

خاصه ما را شادی و شور فراوان واجب است

چون ز «شاهنشاه» ما رفع خطر گردیده است

از دل و جان شکر، بر درگاه یزدان واجب است

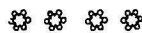


کشور ما را خداوند افتخاری داده است

پادشاه مهر بـ_____ان نامـ_____داری داده است

چون خدا او را نگهدار است و پشتیبان او

میهن ما را اساس پایـ_____داری داده است

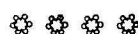


«آریامهر» است و مهرش شامل ملت بـ_____ود

بر سرش تـ_____اج است و جایش در دل ملت بود

روز و شب در فکر ایران است و هر دم نعمتی

از وجود نازنینش حاصل ملت بـ_____ود



کشور ما را شکوهی جساودان بخشیده است
 اقتدار و نام نیکو در جهان بخشیده است
 رایگان کردست چون تحصیل فرزندان ما
 در حقیقت بر تن این ملک ، جان بخشیده است



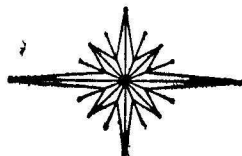
در جهان یارب دل دانای او را غم مباد
 دشمن بدخواه او آسوده دل ، یکدم مباد
 «شاه» راجز خااط—رشاد و دل خرم مباد

يك سر مو از سر « شاهنشاه ما » کم مباد



تکیه گاه ملت ایران بغیر از شاه نیست
 هیچکس مانند شاه از حال ما آگاه نیست
 سایه او بر سر ما تا ابد پاینده باد

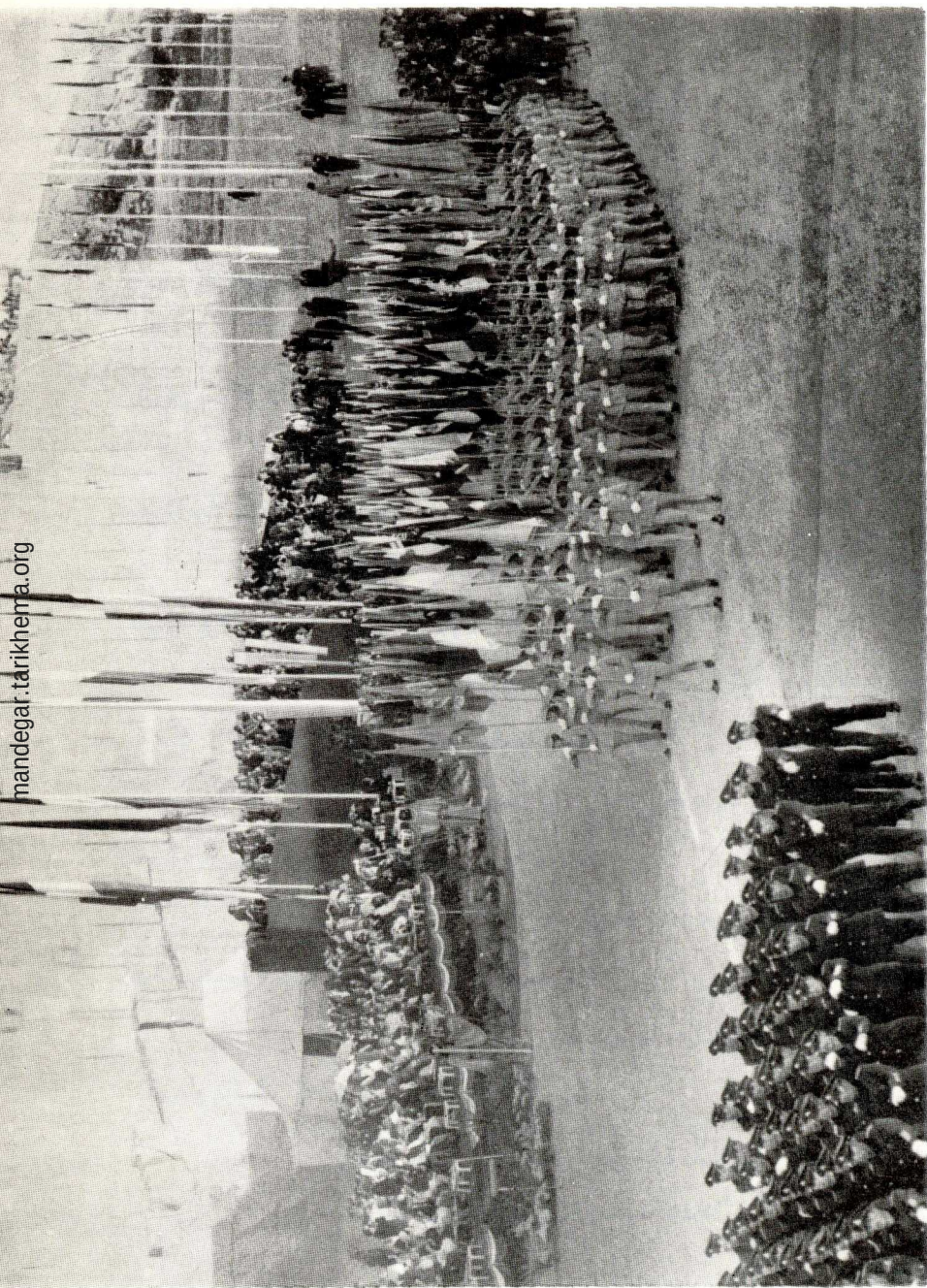
زانکه چون او رهبری «بینی و بین الله» نیست



پیروزی درخشان نفت

نگرچه معجزه‌ای شهریار دانا کرد ؟
 ز رأی صائب خود خیره چشم دنیا کرد
 به حسن خلق و به نیروی کوشش و تدبیر
 گره ز کار فرو بسته جهان وا کرد
 بلای «نفت» کسه باشد بلای عالمگیر
 چگونه رفع بسر پنجه توانا کرد !
 بگفت چاره، کار جهانیان «عدل» است
 «تجاوز» است که این جنگ و فتنه بر پا کرد
 به از طلا است «طلای سیاه» میهن ما
 که بهره‌های کلان عاید اروپا کرد
 به ما «گران» چو فروشنده «صنعت» خود را !
 کجارواست که «ارزان» به «نفت» سودا کرد ؟
 برای آنکه خلاف از میانه برخیزد
 سزد که راه نسوی منصفانه پیدا کرد
 ز رهنمائی شاهانه رفع مشکل شد
 جهان شگفت از این کار معجز آسا کرد !
 خوشا به قوت ارشاد «شاه» کشور ما
 که «فکر روشن» او حل هر معما کرد

صفای خاطر آگاه «آریامهر» است
 که «عادلانه» کمک‌ها به صلح دنیا کرد



قسمتی از رژه جشن دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران با حضور سران کشورها

بمناسبت حل شدن مشکل نفت
بدست توانای شاهنشاه آریامهر

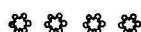
پیروزی بزرگ

کنون یکشور ما هست عید و عید سعید
که باز شد به رخ ما دریچه‌های امید
به پایداری و تدبیر «شهریار» بزرگ
که فکر روشن او هست چشمه خورشید
چراغ «نفت» فروزان و پرتو افکن شد
بشرق و غرب جهان شعله‌های آن تابید
گره ز کار فرو بسته دست «شاه» گشود
از آنکه دست خدا شاه را کند تائید
چنین «وداد» ندارد زمانه هیچ بیاد
چو اتحاد «اپک» کس ندیده و نشنید
رقیب با همه سرسختی و فسونکاری
بجز رضایت و تسلیم، راه چاره ندید
هزار شکر که داریم خسروی بیدار
شهنشهی که بپا کرد «انقلاب سفید»
بدست همت او چاره گشت مشکل نفت
اگر چه بود موانع ز هر کرانه پدید
پناه ملت ما لطف «آریامهر» است
که باد سلطنت او در این جهان جاوید

تحصیل رایگان کودکان و دانش آموزان

رسید مژده که «تحصیل»، رایگان گردید
 جهان به کام جوانان و کودکان گردید
 صدور یافت چو فرمان «شهریار بزرگ»
 قلوب ملت از این مژده شادمان گردید
 پدر دگر نکند فکر خرج درس «پسر»
 اگر که پیر شد از این خبر جوان گردید
 شنید «مادر» مسکین چو این بشارت را
 سرشک شوق به رخسار او روان گردید
 خوشا بحال جوانان و دانش آموزان
 که بر مراد عزیزان ما جهان گردید
 نصیب دولت و ملت سعادت می شده است
 که در جهان اثر نیک آن عیان گردید
 چه موهبت شد مشمول «پارسا» امروز؟
 از آنکه مجری فرمان در این زمان گردید

هزار شکر که این افتخار، حاصل ما
 ز لطف خاص «شهنشاد» مهربان گردید



پیام شاعرانه

یارب به مدعی که رساند پیام ما؟
 کز خط پارسی است مزین کلام ما
 «فردوسی» بزرگ که «شهنامه» را نوشت
 جاوید کرده است بدین «خط» مقام ما
 «سعدی» چنین نوشته و «حافظ» چنین نوشت
 کز این دو شاعر است پرآوازه نام ما
 «خیام» و «مولوی» و «نظامی» و «فرخی»
 اشعارشان بعرش رساند احترام ما
 از خط پارسی چو کند «پارسی» دفاع
 بر اوز مهر باد درود و سلام ما
 ما را چه افتخار از این بیشتر که هست
 زین خط و شعر خوب، جهانی بکام ما
 ما عاشقیم بر ادب و شعر فارسی
 لبریز از این شراب دل‌انگیز، جام ما

«هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
 ثبت است بر جریده عالم دوام ما»

تجلیل مقام شعر و هنر

ایران که سرفراز ز شعر و هنر بود
 مهد رجال و مردم صاحبنظر بود.
 تاریخ روزگار بنامش مزین است
 در شرق و غرب از هنر او اثر بود.
 «فردوسی» بزرگ از اینجا پیاپی خاست
 «سعدی» که در جهان ادب مشهور بود.
 «خیام» پرورنده دامن پساك اوست
 «حافظ» که شعر او همه شهد و شکر بود.
 «بو نصر فاریابی» از او، «رودکی» از اوست
 «ارژنك» و «مانیش» بجهان نامور بود.
 «رازی» و «ابن سینا» پرورده ویند
 هم «فرخی» که شهره باشعارتر بود.
 پرورده است نابغه‌ای چون «کمال‌ملك»
 کز كلك او کمال هنر جلوهر بود

این کشوری که مهد بزرگان عالم است
 دارای اعتبار و مقام دگر بود
 آثار جاودانه ز بس شد در آن پدید
 دامن او خزانه درو گهر بود
 یابید که افتخار بمیراث خود کند
 کاین بارور درخت بسی پرثمر بود

تکریم شاعران گرانمایه واجب است
 کز نامشان جهان ادب مفتخر بود

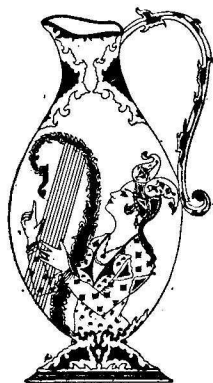


مبارزه با جنك

علم تاریخ است اکنون شرح حال جنگها
 در پی هر جنك کسب نامها و ننگها
 گه ز بمباران سخن گوید گهی از قتل عام
 و از پی کشتار مردم حيله و نیرنگها
 تا شود فتحی میسر بهر سرداری بزرگ
 کشتن سربازها، سرتیپها، سرهنگها،
 غاصب و ظالم بود در دیده تاریخ، نیک
 گرچه باشد نیکنامی دور از او فرسنگها
 گر بخون غلطد هزاران طفل و میلیون ها جوان
 سینمائی پیش او باشد ز رنگا رنگها
 ور که سرداری فتد از پا بهنگام جدال
 بر سر از افسوس کوبد خشتها و سنگها
 نام صلحی گر برد بعد از نبردی آتشین
 هست پیمانی بسود فاتحان جنگها
 از وفا و مهربانی نیست در آن صفحه ای
 تا شود خرم دل افسرده دلتنگها

کاش تاریخ جهان زین پس دهد تغییر حال
 در ره آداب انسانی نوازد زنگها
 گر دلیری را ستاید مقصدش باشد دفاع
 نی که دارد بر تجاوز نقشه و آهنکها
 داستانها گوید از آزادگان صلحجوی
 آنکه عمر خویش داده در ره فرهنگها

نیکمردان را شود حامی بجای ظالمان
 آدمیت را کند تحسین بجای جنگها



بهار جوانی

خرم کسی که نخل وجودش ثمر دهد
 گنج شباب در ره علم و هنر دهد
 بر آن جوان بهار جوانی خجسته باد
 گر نونهال دانش او بار و بر دهد
 بس نوجوان به زندگی خویش دیده‌ایم
 عمر عزیز در ره فتح و ظفر دهد
 گاهی با آسمان رود و گه بقعر آب
 مردانه جان به راه نجات بشر دهد
 در چشم من جوانی و پیری به سال نیست
 گیرم که چین چهره ز پیری خبر دهد
 فرق جوان و پیر چو در کار و کوشش است
 پیر است آن جوان که جوانی هدر دهد
 اما جوان بود اگرش موی شد سفید
 صاحب‌دلی که نغمه امید سر دهد

قدر بهار زندگی خویشتن بدان
 تا در زمانه شاخه عمرت ثمر دهد

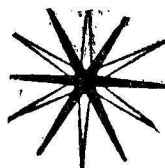
خانه سعدی در شیراز کشف شد

که به شهر شراب و شعرو سخن
خانه شاعرانۀ «سعدی»
یسادگاری ز «سعدی شیراز»
پی سپر، دورۀ جوانی کرد
کرد از دوستان پذیرائی
یا «گلستان» و «بوستان» بنوشت
در جوار «اتابک زنگی»
شعر شیرین او جهان بگرفت
نه همین خاک و خشت و گل باشد
در و سقف و ستون و دیواری
هرچه قدرش فزون کنیم کم است

شد از این مژده دیده‌ام روشن
کشف گردیده «خانه سعدی»
مانده بر جا ز روزگار دراز
کاندران خانه زندگانی کرد
از ره لطف و مجلس آرائی
غزل ساده و روان بنوشت
کرده از «بانک کوس» دلتنگی
باده از دست دلبران بگرفت
خانه او اگر چه دل باشد
لیک آنجا کز اوست آثاری
در بر ما عزیز و محترم است

tarikhema.ir

که ز «سعدی» نشانه‌ای باشد
«موزه» جاودانه‌ای باشد



«حافظ» گمشده من

مرا مونس، نبود از همزبانان
 بغیر از «حافظ» شیرین زبانی
 که با او گفتمی راز دل خویش
 مراگر بود اسرار نهانی

✱

نپنداری کتاب «حافظ» من
 کتابی تازه و خوشرنک و رو بود
 کتابی کهنه بود و پاره اما
 گرامی یار دیرین من او بود

✱

سحرگه رخ برویش میگذویم
 که او هر روز بالای سرم بود
 شبانگه خواندم اشعار لطیفش
 که هر شب در کنار بستم بود

✱

غمی گر رو نهادی بر دل من
 به شعری خاطر خودشاد کردم
 بلائی گر بمن گردید نازل
 به بیتی دل ز غم آزاد کردم

✱

اگر در خانه بودم همدمم بود
وگر کردم سفر همراه من بود.
گاهی از وی مدد جستم بفالی
که او هم صحبت آگاه من بود.

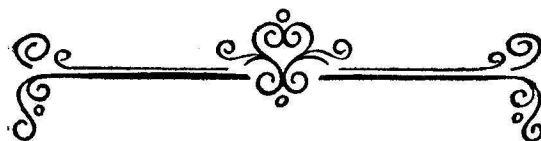
*

دریغا آن کتاب کهنه گم شد
که بهرم بود گنج پر بهائی.
ز حسرت بادل افسرده گویم
که ای آرام جان «حافظ» کجائی؟

*

ولی از او نمی بینم نشانی
ندانم از چه روی از من پنهان کرد.

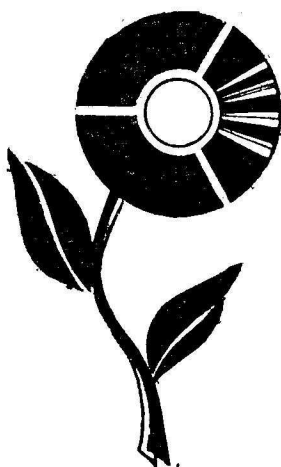
گمانم شد ملول از صحبت من
که رو بر «حافظ» شیرین زبان کرد



خیابان سعدی در اصفهان

«سعدی» آن شهریار ملک سخن
 گر که از خاک پاک شیراز است؟
 در چنین شهر خرم و زیبا
 هست «بیمار خانۀ سعدی»!!
 لیک بر نام او خیابان نیست!
 بعد تحقیق و دقت بسیار
 آن خیابان که سوی شیرازست
 یعد نام خوش «هزار جریب»
 که ز شعرش جهان گلستان است
 غافل از او چرا صفاهان است؟!
 که خیابان در آن فراوان است
 که نه او اهل درد و درمان است
 گرچه نامش بسی درخشان است
 چاره کار، دیدم آسان است
 روی بر شهر آن سخندان است
 لایق آن بزرگ دوران است

حرم نام او نگهدارید
 زانکه او افتخار ایران است

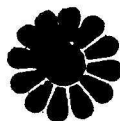


در پیرامون کنگرہ سعدی و حافظ

بسوی شهر شورانگیز شیراز
 بسوی «سعدی» شیرین زبان رو
 گلابی کن نثار خاک «حافظ»
 به آنان از مریدان ده پیامی
 بسوی بارگاه خود نخوانند؟!
 ز روح پاکشان الهام گیریم
 بنام «سعدی» و «حافظ» شود باز
 بی‌زم شعر، آنان را نخوانند
 که «حافظ» مظهر شعر جهان است
 ببايد برد از آنها نیز نامی
 که شاعر، شاعران را قدردان است

گذر کن ای نسیم نکته پرداز
 به کوی شاعران جاودان رو
 زیارت کن مزار پاک «حافظ»
 رسان از ما به استادان سلامی
 که ما را از چه در حسرت نشانند؟
 که در کوی وفا آرام گیریم
 اگر يك انجمن در شهر شیراز
 نشاید شاعران محروم مانند
 که «سعدی» اوستاد شاعران است
 بود گر شاعران را احترامی
 بساط شعر جای شاعران است

خوشا بر شاعران دلسوز باشیم
 بفکر «شاعر امروز» باشیم



خنده شیرین

ببخند تا که شود چال گونه‌ات پیدا
 که در زمانه نگردد نمونه‌ات پیدا
 ببخند ای که تو را خنده‌های شیرین است
 مرا بر آن لب و دندان هزار تحسین است
 نمک ز چهره‌ات ای شوخ نازنین ریزد
 شکر ز خنده‌ات ای یار مه‌جبین ریزد
 اگر چه چشم سیاهت همیشه خندان است
 بخنده باز کن آن لب که قوت جان است
 بروی من نگهی گرم و آشنا بفکن
 بخنده سایه لطفی بروی ما بفکن
 چو نوگل چمن آرای باغ شیرازی
 چو گل بخند که یکسر طراوت و نازی

بخندای که نگردد نمونه‌ات پیدا
 ببخند تا که شود چال گونه‌ات پیدا



بمناسبت زلزله دهشت انگیز جنوب

عزای فارس

گرد محن گرفت رخ دلکشای فارس
 دلهای خسته را نکشاید صفای فارس
 آورد رو به کشور ما، ماتم—ی بزرگ
 باشد عزای ملت ایسران عزای فارس
 آری «زچشم زخم» طبیعت خراب گشت
 در سرزمین فارس بسی روستای فارس
 در زیر خاک تیره هزاران تن عزیز
 مدفون شدند و رفت بگردون صدای فارس
 ویران شد ای درینغ ز آسیب زلزله
 اقلیم روحپرور و راحت فزای فارس
 چشم جهان که خیره از او گشت سال پیش
 امسال سیل اشک فشاند برای فارس
 گویند «فارس را غم از آسیب دهر نیست»
 بنگر چگونه خانه غم شد سرای فارس
 وقت است تا که هموطنان همتی کنند
 از بهر خانه سازی ویرانه های فارس
 امید تا که دوره غم پی سپر شود
 در پرتو عنایت و لطف خدای فارس

«دکتر صور تگر» شاعر نامدار شیرازی
 و استاد معروف دانشگاه به سرای باقی
 شتافت و به عالم جاودانی پیوست

صور تگر شعر

دیار شاعران صور تگری داشت
 کلام نغز او مستی فزا بود
 ظریف و نکته‌دان بود و هنرمند
 زبان «سعدی» شیرازیش بود
 بکام اهل دل صاحب‌دلی بود
 ز شعر نساب و گفتار دلاویز
 بخود بسالید دانشگاه ایران
 قرین سربلندی بود شاگرد
 دریغا کرسی او گشت خالی
 اگر آن شاعر شیرین‌سخن رفت
 به راه علم و دانش جان فدا کرد

که شعرش آب ورنك دیگری داشت
 درخت عمر او باروبری داشت
 دم گرم و صفای محضی داشت
 که چون آب روان شعرتری داشت
 به بزم اهل معنی ساغری داشت
 فراهم رشته‌های گوهری داشت
 که چون او فاضل دانشوری داشت
 که استاد فضیلت پروری داشت
 وگر خود صاحب نام‌آوری داشت
 بسر از سرفرازی افسری داشت
 که خود درد دل فروزان آذری داشت

بماند قرن‌ها نامش که گویند
 دیار شاعران «صور تگری» داشت

در سوک مرد نیکی کار شیرازی
محمد نمازی سروده شده است

دریغ از «نمازی»

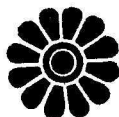
بهار خرم شیراز شد خزان امسال
که رخت بست «نمازی» از این جهان، امسال
بملک فارس یکی مرد پاک گوهر بود
که کرد، روی بخاک سیه نهان، امسال
بعمر خویش بسی خدمت خلایق کرد
ولی برفت بهمراه کاروان، امسال
اگر چه بود شفا بخش مردم بیمار
نداد چرخ ستمگر بدوامان امسال
زمین فارس اگر شد بسی او شاداب
پرید طایر روحش با آسمان، امسال
ز بسکه از دل و جان بود طالب فرهنگ
نهاد، در ره مقصود خویش جان، امسال
بنای نیکی از او گرفت بنیادی
دریغ، نیست وجودش در این میان، امسال

خوشا بحال چنان را دمرد نیکیو کار
که گشت رهسپر عرش جاودان، امسال

بهشت دوستی

گویند غم نشانهٔ فرزند آدم است
 گویم که شادی و غم ایام با هم است
 گاهی درخت غرق گل و گه برهنه است
 گلزارگاه خشک و گهی سبز و خرم است
 با زندگی بساز که ساز زمانه را
 که نغمه‌های زیر و گهی نغمهٔ بم است
 چون غم فزونتر است ز شادی در این جهان
 هر چند بیش، عشرت و شادی کنی کم است
 از عشق رخ متاب که این جوهر لطیف
 در هر زمان بزخم دل‌ریش، مرهم است
 دل را ز کینه‌پاک کن و سرفراز باش
 تا آنکه بر مراد تو ایدوست عالم است

بشنو ندای «سعدی» شیرین زبان که گفت
 «یارا بهشت صحبت یاران همدم است»



غم فردا

جهان بی محنت و خون جگر نیست
 ره مقصود بی رنج سفر نیست
 ز بام چرخ سنگ فتنه بارد
 اگر باشد سری بی دردسر نیست
 پراز موج است بحر زندگانی
 طریق عشق بی خوف و خطر نیست
 خوشا بر حال آن آزاده مردی
 که پروایش ز چرخ حیلہ گر نیست
 بغیر از نیکی و صالح و سلامت
 دل او را تمنای دگر نیست
 هر آنکس زحمت مخلوق خواهد
 بچشم مرد صاحب دل بشر نیست
 که در دنیا بجز مهر و محبت
 پسند مردم صاحب نظر نیست

مترس از گردش ایام «صہبا»
 که از فردای خود ما را خبر نیست

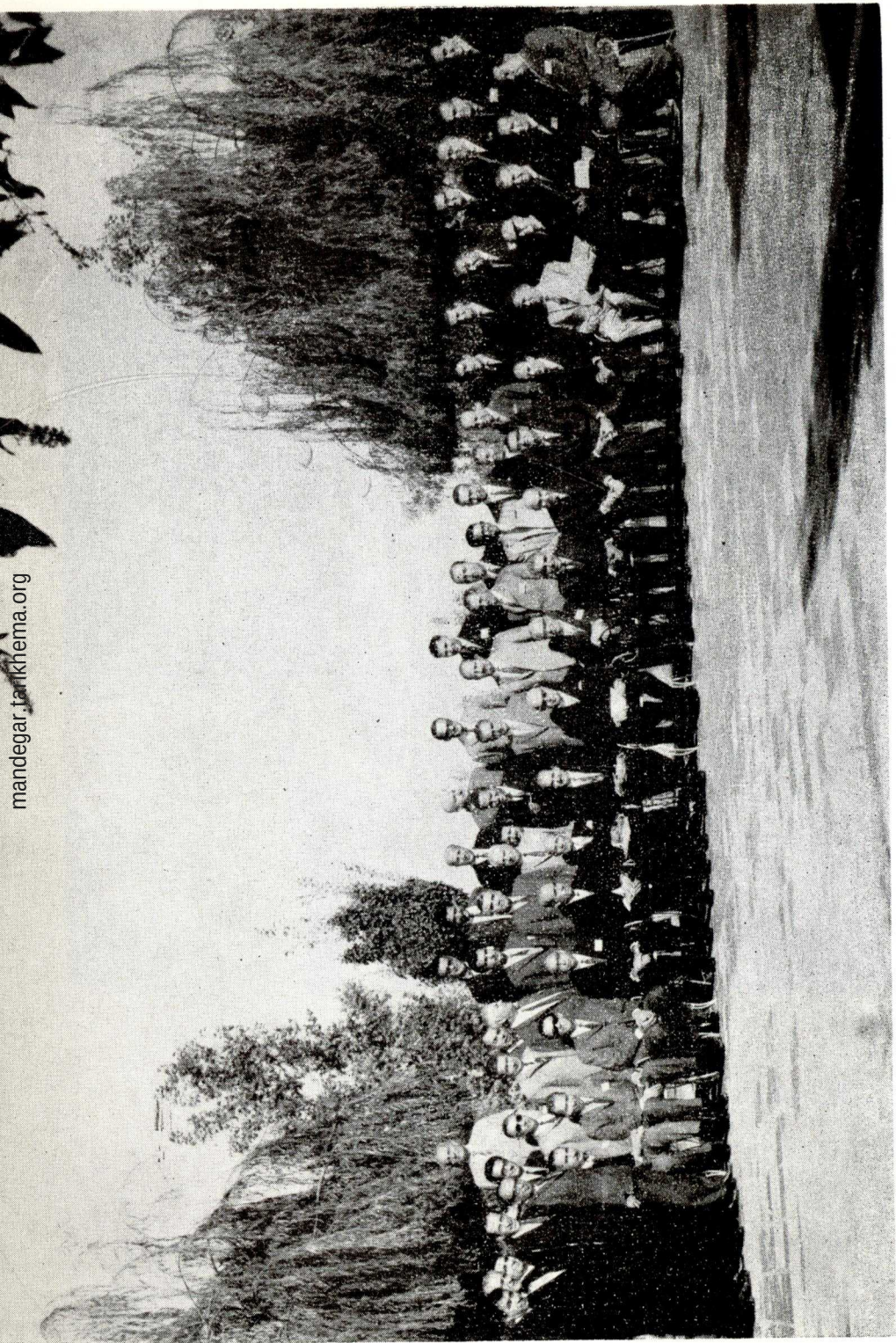
کنگره لاینز در رامسر

هشتمین کنگره عالی «شیران» باشد
 رامسر غرق گل و لاله و ریحان باشد
 شد در این منطقه این انجمن مهربای
 که صفا بخش تر از روضه رضوان باشد
 یک طرف جنگل سرسبز و گل و باغ و چمن
 یک طرف ساحل و دریای خروشان باشد
 نوبهار است و بودشاد دل پیر و جوان
 که بهر سو گل نو خاسته خندان باشد
 وقت آن است که دل شاد به نیکی داریم
 که مراد همگی نیکی و احسان باشد

باد پاینده «شهنشاه» نکو کار بزرگ
 «آریامهر» که سازنده «ایران» باشد

گلباران شیران

دختران رامسر گل روی شیران ریختند
 غنچه های مهر بود آنها که آنان ریختند
 یارب این گلچهرگان را چهر و لب خندان نمای
 خانه امیدشان پیوسته گلباران نمای



آقای مهندس شریف امامی در زمان ریاست شورای عالی مناطق در بین گروهی از شیرمردان

در باشگاه لاینز تهران



آقای مهندس شریف امامی رئیس شورای عالی مناطق (درسالهای قبل)
ابراهیم صهبا در حال سخنرانی



گروهی از شیرمندان در یک از کنگره‌های لاینز
tarikhema.ii

شاخه‌های امید

دل از نسیم سحر مژده بهار شنید
 شکوفه باز شد و غنچه در چمن خندید
 مرا ز دشت گذر سوی کوهساران بود
 در آن زمان که بهر سو گل و بنفشه دمید
 بهر طرف نظری داشتم بشادی و شوق
 که شد درخت گلی بر فراز کوه، پدید
 تو گوئی آنکه بود نو عروس سیمتنی
 بروی سر، زده خندان شکوفه‌های سپید
 گرفته دامن کوه و نشسته بر سر سنگ
 فشانده بر سر خود دانه‌های مروارید
 از آن درخت در اندیشه‌ای فرو رفتم
 که هر بهار جوانی در او شود تجدید
 چو غرق حیرت از آن منظر بدیع شدم
 بگوشم این سخن نغمه دلنواز رسید

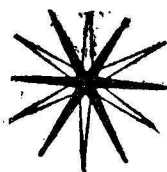
بهار آمد و از سنگ، شاخ گل روید
 نروید از دل ما از چه شاخه‌های امید؟

در سوگ شیر مرد ازجمند
«حسین علا» سروده شده است

گرامی شیر مرد ما «علا» مرد

دریغا شیرمردی پر بها مرد
بزرگی از بزرگان سنا مرد
وزیری نکته‌سنج و کاردان رفت
سفیری عاقل و مشکل‌گشا مرد
بسی خدمت به شیران وطن کرد
براه حق نه ، در راه خطا مرد
بشر را سرنوشت آخر همین است
که هرکس آمد اندر این سرآمد
خوشا بر حال آن آزاده مردی
که بر کار جهان بی‌اعتنا مرد
همه گویند در مرگش بافوس
که آن مرد نکو طینت چرا مرد؟

بود پرغم دل ما زانکه ناگاه
گرامی شیر مرد ما «علا» مرد



مرگ شیر

عاقبت هر مرد وزن روزی از این دنیا رود
 گر نرفت امروز از این محنت سرا فردا رود
 تن چو از خاک است در خاک سیه مدفون شود
 روح جاویدان به سوی عالم بالا رود
 آخر کار بشر باشد زوال و نیستی
 سیل عمر ما شتابان جانب دریا رود
 پس همان به زندگی صرف نکوکاری شود
 مرد دانا در پی خشنودی دلها رود
 عینکی بر دیده از مهر و فداکاری زند
 این ره پر پیچ را با دیده بینا رود
 مظهر مردانگی باشد به گیتی همچو شیر
 نی چو روبه در پی مکروفسون هر جا رود

در جهان نام نکو از خود گذارد یادگار
 تا پشیمانی نبیند چونکه از دنیا رود



کنگره شیران در سال تاریخی ۱۳۵۰- در تهران

بهار آمد و دشت و دمن گلستان است
 جهان ز جلوه اودی بهشت خندان است
 همین نه باغ و چمن رونقی دگر دارد
 که شور و شوق، زهر محفلی نمایان است
 بیا که نعره شادی چو شیر شرزه کشیم
 از آنکه کنگره با شکوه شیران است
 بیای، کنگره پیش در «خراسان» بود
 بدین جلال، کنون منعقد به «تهران» است
 «هزار و سیصد و پنجاه» را مبارک دان
 که سال عزت و پیروزی درخشان است
 مقارن است بهجشی بزرگ و تاریخی
 که یادبود جهاننداری نیاکان است
 بنام شاه شهان «کورش کبیر» بود
 که جاودانه از او سربلند، ایران است
 بیادگار چنین موهبت به میهن ما
 به «ماه مهر» بسی جشن‌های شایان است
 ز شرق و غرب جهان رو بسوی ما آرند
 که اجتماع هزاران هزار مهمان است
 همه سران و بزرگان نامدار جهان
 نهند روی «بایران» که در خور آن است



عکس بالا - آقای مهندس ریاضی در مهمانی باشگاه بابک با آقای حق شناس
 خزانهدار باشگاه تهران مشغول مذاکره هستند
 عکس پائین - از راست به چپ آقای دیهیم رئیس باشگاه بابک، آقای دکتر الموتی
 نماینده مجلس شورای ملی، آقای دکتر چهر رازی رئیس منطقه الف



آقای مهندس ریاضی رئیس مجلس شورای ملی در مهمانی شیر مردان
آقای دیهیم رئیس باشگاه بابک وعده‌ای از شیر زنان و شیر مردان در عکس دیده میشوند .
tarikhema.ir



جماعتی از شیرو مردان در کنگره لاینز
tarikhema.ir

در کنگره لاینز



جماعتی از شیر مردان و شیر زنان در کنگره تهران

کنون نگر که بفرمان «شهریار» بزرگ
 که نام او سبب فخر تاجداران است
 بهر کجاست «دهی» باز شد «دبستانی»
 چراغ علم، بهر گوشه‌ای فروزان است
 که بیسواد نماند دگر بکشور ما
 که «انقلاب سفید» است و پرتو افشان است
 سثوال کرد جوانی ز پیر پاکدلی
 که، ای که فکر تو روشنگردل و جان است
 علاج درد غم انگیز بیسوادی چیست
 جواب داد که ایجاد یک دبستان است
 خوشا سعادت «لاینز» و جمع شیرانش
 که پیش‌تاز نکوکاری است و احسان است
 کند مدارس بسیار هر طرف، بنیاد
 که پرورش‌گه مهر و صفای انسان است
 بروزگار، بشردوستی است شیوه او
 بشیر صالح و زجنگ و جدل گریزان است
 تفاوتی نبود بین مرد و زن اینجا
 که شیرزن سبب فخر شیرمردان است
 گلی معطرو خوشرنك و بو بود زن خوب
 از این زن است که صحن جهان گلستان است
 بود توجه ما شامل «جوانشیران»
 که چشم ما سوی آینده جوانان است

جوان و پیر در این راه همقدم باشند
 از آنکه خدمت خلق و طریق ایمان است
 چو در پناه «شهنشاه آریامهر» است
 هر آنچه فر و سعادت نصیب شیران است

امید آنکه بود جاودانه سلطنتش
 که حافظ تن و جانش همیشه یزدان است



نخست وزیر در منطقه ۳۵۴ الف لاینز



از چپ بر است . آقایان تاجیک - دکتر سعادت - کازرونی - جناب آقای هویدا
نخست وزیر - دکتر همایونفر - دکتر چهارازی - دکتر دری دبیر کل لاینز
احمدحسین احمدی - دکتر معارفی - طباطبائی



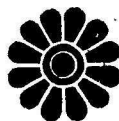
جناب آقای هویدا نخست وزیر در باشگاه شیران

وقتیکه منشور لاینز به جناب آقای
هویدا داده شد سروده شده است

جناب صدر اعظم شیر مرد است

«دبیر باشگاهم» مژده ای داد	که شد زین مؤدگانی خاطر م شاد
که دیگر «صدر اعظم» شیر مرد است	براه شیر مردی ره نورداست
«لاینز» اندر جهان نامش بلند است	مقام «شیر مردی» ارجمند است
گر این شیرازی است آن اهل تبریز	نشینند از صفا برگرد یک میز
اگر ترك و اگر تاجیک باشند	همه دنبال کار نیک باشند
«هویدا» گر جوان است و اگر پیر	بود او بعد از این در چشم ما «شیر»
چو باشد پیرو دستور «لاینز»	بدو تقدیم شد «منشور لاینز»

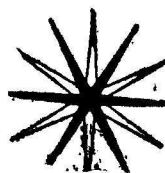
برای او ببايد محفل آراست
که این «شیر» گرامی دیگر از ما است



میهن

آنکسی را بجهان رقت والا باشد
 که دلش در وطن اوست بهرجا باشد
 هست در خاطر او خاطره یار و دیار
 گرچه منزلگه او قلب اروپا باشد
 فکرو ذکرش همه «ایران» بود و مردم آن
 خادم اوست چه اینجا و چه آنجا باشد
 و آنکه در خاک وطن هست، دلش جای دیگر
 گرچه با ماست ولی یکه و تنها باشد
 مردمان را سفر و سیاحت فرض است
 زانکه دل طالب تفریح و تماشا باشد
 لیک آن به که بهرجا سفری ساز کنند
 یاد «میهن» همه جا همراه آنها باشد
 ای وطن مهر تو پیوند بجان و دل ماست
 نام ما از تو سرافراز، بدنیا باشد

جاودان مانی و آباد که در ملک وجود
 خاک پاکت بجهان قبله «صهبا» باشد



شیر سیر

چنین خواندم شبی در داستانی
 که باشد شیر حیوانی وفادار
 ولی شرط است تاخوارش ندانند
 مبادا طعمه او دیر گـردد
 بر او بی توشکی باری گران است
 اگر شیرین کند با طعمه ای کام
 از آن پس با کسی کاری ندارد
 نه دیگر مردم آزاری نماید
 بخود گفتم چه خوش بودار که چون شیر
 وجودش بسود پابند مناعت
 نه هر ساعت شدی حرصش فزونتر
 ز دنیا دیده سیاح جوانی
 نمی بیند کس از اورنج و آزار
 گرسنه در بیابانش نـرانند
 که چون شیر است باید سیر گردد
 که نامش در جهان شیر ژیان است
 شود چون بره ای خاموش و آرام
 سرپیکار و کشتاری ندارد
 که همچون سگ وفاداری نماید
 بشهرم رام گشتی چون شدی سیر
 نمودی بر شکار خـود قناعت
 شتابان در قفای صید دیگر

بدنبال شکم هر سو دویدی
 بعمر خویشتن سیری ندیدی

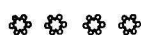


شیر شاعر

از ره طنز نکته دانی گفت
شیری و شاعری بهم ناید
گاه گویند خلق شاعر پیر
تو چرا شیر گشتد ای «صهبا»
گفتمش من نه شیر نیازم
زور نیروی من به چنگل نیست
شیوه ما بود نکوکاری
اجتماعی ز دوستان داریم
من هم آری یکی از آنهایم
بزم شیران مجلس آرا را
با سخن‌های ساده گرم کنم
هست از این کار افتخار مرا

با من اندر مقام گفت و شنفت
مردمان را شکفتی افزایش
نشیدیم لیک شاعر شیر
خود مگر پیر گشته‌ای «صهبا»
که ز جنک و ستیز بیزارم
شیر «لاینز» شیر جنگل نیست
بر بلا دیدگان مسدودکاری
خاطری پاک و مهربان داریم
قطره‌ای در میان دریایم
دوستان عزیز و دانا را
دل شیران بشعر، نرم کنم
که بود نیست آشکار مرا

گرجوان ور که پیر مردم من
شاد از آنم که «شیرمردم» من



کنگره لاینز در تبریز

جنب و جوشی دگردر ایران است
 که شکوهش هزار چندان است
 زانکه ایام نوبهاران است
 صاحب حرمت فراوان است
 زینت افزای پیکر آن است
 صاحب اعتقاد و ایمان است
 کشور خویش را نگهبان است
 ثبت در لوحه‌ای درخشان است
 يك جهان ذوق و شوق پنهان است
 گلشنی جانفزا «گلستان» است
 شور و شوقی دگر نمایان است
 شهر تبریز پر ز مهمان است
 همه را آرزوی احسان است
 یآوری بخش شیرمردان است
 که چو گل تازه روی و خندان است
 شیر لاینز شیر انسان است
 که ز جنگ و جدل گریزان است
 که از آن خیره چشم‌دوران است

اجتماع بزرگ شیران است
 خاصه در شهر نامی «تبریز»
 همه جا هست غرق لاله و گل
 «آذر آبادگان» به دیده ما
 پرچم افتخار مشروطه
 مردم آن وطنپرست و غیور
 زانکه باخون پاک خود همه عمر
 نام «ستار خان» و «باقرخان»
 در زوایای این دیار عزیز
 هست «استخر شاه» شادی بخش
 حال در شهری این چنین زیبا
 اجتماعی است از نیکوکاران
 همه را مهربانی سرشار
 شیرزن با محبتی بسیار
 رونق افزای انجمن باشد
 «شیر لاینز» شیر جنگی نیست
 عاشق صلح و آشتی باشد
 بیگمان این مقام آسایش

که چو خورشید پرتوافشان است
کارگر شادمان و دهقان است
روستازاده را دبستان است
بهره‌ور مردم پریشان است
این دعا را که از دل و جان است
که از او سربلند ایران است

در پناه «شهشه» داناست
از کرامات «انقلاب سفید»
روستاشد قرین اصلاحات
از عنایات خاص «شهبانو»
ز این سبب جمله یک‌زبان خوانیم
«آریامهر» جاودان بسا

سایه لطف «شاه» بر سر ما
افتخار بزرگ شیران است



بمناسبت شرکت استاد محمد حسین شهریار
در کنفرانس لاینز تبریز و تجلیل فراوان از ایشان

تبریز و شهریار

دل پراز خاطرات شورانگیز
آدمم با هزار شوق و شتاب
این همان شهر بهجت انگیز است
که بود شهره نام نامی آن
وطن «شمس» و «صائب» و «قطران»
من در اینجا دو سال سر کردم
پرز صهبای عشق، مینایم
شهر پرگشت، از ترانه من
حال هم باز، بعد چندین سال
رو نهادم بجانب تبریز
در کنار جماعت «شیران»
مجلسی شاعرانه شد تشکیل
«شهریار» آن ادیب فرزانه
پاسخش از ره ادب دادم
گفتم ای «شهریار»، بر تو درود
حالت شاعرانهات لازم

آدمم باز جانب تبریز
تا کنم یاد روزگار شباب
شهر پر افتخار تبریز است
سرگذشت خوش و گرامی آن
مهد «ستارخان» و «باقرخان»
سوی هر کوچه ای گذر کردم
تازه، اشعار مجلس آرایم
وز نواهای عاشقانه من
جامم از شوق گشت، مالا مال
در پی یادگارهای عزیز
«شیر» در نام و در عمل «انسان»
گشته از شعر و از ادب تکمیل
خواند شعری لطیف و جانانه
با سخن های منتخب دادم
کز تو بس اعتبار شعر فزود
غزل عارفانهات لازم

هست طبع تو هم چو دریائی
که بحق جانشین «مالائی»

دانای واقعی

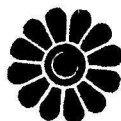
عالم آنست که بر سیرت انسان باشد
 نه بشکل بشر و باطن شیطان باشد
 علم اگر موجب حق و حسد و کینه بود
 به که دارای چنین مرتبه ناسان باشد
 ای بسا عالم مغرور که با حربۀ علم
 موجب زحمت پیران و جوانان باشد
 ماند، آسوده هر آنکس که ز کویش بگریخت
 آنکه پیوست بدو خوار و پشیمان باشد
 وی بسا عامی افتاده که از نیت پاک
 هر کجا پای نهد رشک گلستان باشد
 عارف و عامی از او خوشدل و خوشنود شوند
 که لبش همچو دلش خرم و خندان باشد
 عالم ار داشت غرض، مفسد بی ایمان است
 گر چه خود صاحب تحقیق فراوان باشد
 دانش آن است که سرمایه ارشاد شود
 نه که دامی به ره مکنّت و عنوان باشد
 عالمی در نظر اهل جهان محترم است
 که شفا بخش دل جمع پریشان باشد
 نه که چون خوانده کتابی و کلامی آموخت
 آفت جان و دل مرد سخندان باشد
 آنکه بدخواه کسان است و بیالبد بر خویش
 به کز این پس ره او شیوۀ نیکان باشد

باز تکرار کند حرف نخستین «صها»
 عالم آنست که بر سیرت انسان باشد

غاز و غاز

عبرتى بسيار حاصل شد مرا
 در دل درياچه از ديدار غاز
 ميخرامد باشكود و با وقار
 ميغروشد بر فلك مستانه ناز
 جلوه ها دارد شنای او در آب
 چون بود گردن فراز و سرفراز
 ليك چون خواهد بجويد طعمه‌ای
 گردن زيبا كند هـــــر سو دراز
 ديگر او را جلوۀ پيشينه نيست
 زانكه جاى ناز را گيرد نياز
 كاش در گلزار طبع آدمى
 ريشه كن گردد نهال حرص و آز

تا بشر هم مثل (غاز) خوشخرام
 سرفرو نارد براى چند غاز



کنگره شیران در شهر تاریخی اصفهان

اردیبهشت سال ۱۳۵۲

* * * *

درود ما به (صفاهان) درود بسی‌پایان
 که هست مظهر تاریخ و صنعت و ایمان
 درود باد بدین شهر باشکوه و جلال
 که گفته‌اند بود اصفهان چو نیم جهان
 ظرافتش بجهان هنر بود مشهور
 نظافتش بسود الحق نمونه دوران
 به شوخ‌طبعی و ذوق است اصفهان معروف
 چه کارگر بود آنجا چه تاجر و دهقان
 بیاد آورد از روزگار «شاه عباس»
 مساجدش که بود یادگار جاویدان
 هزار خاطره در خاطرت برانگیزد
 کنی نظاره چو بر نقش گنبد و ایوان
 طراوت دگری بخشدت بفصل بهار
 شوی بساحل زاینده‌رود اگر مهمان
 بویژه در مه اردیبهشت روح افزای
 که هست هر طرفش گوشه‌ای زباغ‌جنان
 اگر که داشت از این پیش‌قالی و خاتم
 کنون مکمل آن گشته صنعتی شایان
 بین شهر تمرینش اقتصادی ما
 که جلوهایش کند امروز خیره‌چشم جهان

در کنگره لاینز اصفهان



از راست بچپ ، آقایان محمد دری دبیر کل لاینز ، طباطبائی دبیر رئیس منطقه ث لاینز ،
 دکتر تراب مهرا رئیس شورای عالی مناطق لاینز ، نیک نژاد رئیس منطقه الف لاینز ،
 مهندس جفرودی و دکتر ظلی و گروهی از شیر مردان

از آنکه گشته در این سرزمین گوهرزای
 بنای کارگه (ذوب آهن) ای—ران
 کنون کند بجهان عرضه، آهن و فولاد
 همین نه جامه رنگین و کاشی الوان
 در این بهار ولی جنبش دگر دارد
 که اصفهان بود امروز مسکن «شیران»
 بشور و شوق، پیا کرده اند (کنگره ای)
 برای خدمت خلق و محبت و احسان
 که نیست نیت آنها بجز نکوکاری
 همدز (شیرزن) و (شیرمرد) و پیر و جوان
 اگر چه (شیر) بود نامشان ولی باشند
 بفکر خیر و صلاح و سعادت انسان
 یقین بود که چنین اجتماع شورانگیز
 کند بمردم همنوع خدمت از دل و جان
 چو از وجود (شهنشاه آریامهر) است
 که ملت است فرحناک و کشور آبادان
 دعا کنیم دمام ز روی نیت پاک
 طلب کنیم پیایی ز درگه یزدان

که بادمیهن مافارغ از گزند و ملال
 که باد سایه (این شاه) بر سر ایران

شیر مرد گرانمایه «خسرو هدایت» که مدت‌ها
ریاست شورای عالی مناطق لایمز ایران را
عهده‌دار بود متأسفانه سال گذشته به سرای
باقی شتافت و قلوب کلیه شیران را جریحه‌دار نمود

حیف ، از بین ما «هدایت» رفت

از جهان «خسرو هدایت» رفت	سوی دنیای بی‌نهایت رفت
شیر مردی عزیز و نیکوکار	مظهر نیکی و درایت رفت
شیر مردان به ماتمش گویند	حیف کان مرد باکفایت رفت

نام او زنده است در دل ما
گر که از بین ما «هدایت» رفت

مرک شیر

هر مرد چو ناگزیر میرد	گر زود نمرد ، دیر میرد
چون آخر کار جمله مرک است	آن به که چو مرد «شیر» میرد



شیر مرد

اگر شیر جوان یا پیر باشیم
همان به شیر با تدبیر باشیم
گره از کار مظلومان گشائیم
بچشم ناکسان چون تیر باشیم
نه اندر کار خیر و خدمت خلق
دچار آفت تأخیر باشیم
کنار سفره غفلت نشینیم
گرسنه مردم و ما سیر باشیم

ز روباه زبون نیکی نیاید
همان بهتر بگیتی شیر باشیم

شیر زن

خوش آنکه «شیر» صفا بخش انجمن باشد
لطیف طبع و نکوکار و خوش سخن باشد
همین نه محفل ما خاص «شیر مردان» است
صفای مجلس شیران ز «شیر زن» باشد

در دهمین کنگره لاینز
خراسان قرائت گردید

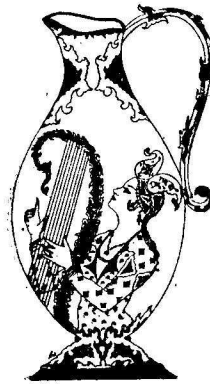
خراسان و کنگره شیران

ماکه شیران بلند اختر ایران باشیم
بنده درگه سلطان خراسان باشیم
بخت بیدار مدد کرد که با لطف خدای
آستان بوس «رضا» خسرو خوبان باشیم
گردر اینجا «دهمین کنگره شیران» است
تا که پاکیزه دل از پرتو ایمان باشیم
این دیاری که بود قبله ارباب نظر
الحق از خرمیش واله و حیران باشیم
روشنی بخش دل ما بود این خاک عزیز
که ز آبادی آن خرم و خندان باشیم
همه جا آب و گل و سبزه و باغ و چمن است
گوئیا ساکن گلزار و گلستان باشیم
باید این خطه زرخیز گرامی شمیریم
ز آنکه در خاک بزرگان و دلیران باشیم
«نادر» اینجا است که سر مشق شجاعت باشد
که از او صاحب تاریخ درخشان باشیم
گر که بر تربت «فردوسی طوسی» گذریم
محو کاخ سخنش از دل و از جان باشیم

به نشابور اگر روی نهیم از سرشوق
 مست از بساده «خیام» سخندان باشیم
 تهنیت باد به «لایز» و به شیران وطن
 کاینچنین صاحب توفیق فراوان باشیم
 این سفرمایه فخر است و مباهات بزرگ
 که در این خاک زیارتکده، مهمان باشیم
 بهره از نعمت سرشار خراسان گیریم
 شاد و آسوده به هر سوی شتابان باشیم
 آری اینها همه از دولت «شاهنشاه» است
 که از او صاحب این عزت و عنوان باشیم
 «آریامهر» که خود رهبر شیران باشد
 که ز نامش بجهان شهره دوران باشیم
 حال چون لطف «شهنشاه» بود شامل ما
 که باو از دل و جان تابع فرمان باشیم
 باید این نعمت ارزنده غنیمت شمیریم
 عامل نیکی و بهبودی و احسان باشیم
 درخور مرحمت شاه نه هر کس باشد
 باید آن شیر که منظور شه است آن باشیم
 «شیر مردان» همه با همراهی «شیر زنان»
 شاگرد از لطف شه و نعمت یزدان باشیم
 بهر ابناء بشر صلح و سلامت طلبیم
 آفت خلق نباشیم که درمان باشیم

شیر آن نیست که در فکر شکاری باشد
 کز چنین شیر هراسان و گریزان باشیم
 خوی درندگی از سیرت ما باد بدور
 شرط شیری همه آنست که انسان باشیم
 بر ره راستی و خیر هدایت گردیم
 دور از غفلت و نومیدی و حرمان باشیم

تا «شهنشاه» ز ما راضی و خشنود شود
 شیر شایسته شاهنشاه ایران باشیم



آرامگاه فردوسی



tarikhema.ir

آقای دکتر زاهدی اسناندار خراسان و نیابت تولیت عظمی و آقای طاهر بهادری
سرپرست آرامگاه فردوسی

این چکامه هنگام برگزاری کنگره «لاینز» خراسان در
مقبره فردوسی با حضور جماعتی از شیران قرائت و بعداً
با حضور جناب آقای زاهدی استاندار خراسان و نیابت
تولیت عظمی همچنین آقای طاهر بهادری سرپرست
آرامگاه فردوسی بکتابخانه آرامگاه تقدیم گردید

بنیانگذار کاخ شعر و ادب ایران

خوشا به خطه طوس و دیار فردوسی
که گشته تربت پاکش مزار فردوسی
چه سرفرازی از این بیش سرزمینی را؟
که جاودانه شد از افتخار فردوسی
بین «زبان‌دري» را که جان تازه گرفت
بیاری سخن استوار فردوسی
بعرش برد مقام بلند شاعر را
جلال و مرتبت و اشتهار فردوسی
اگر ز دور حیاتش هزار سال گذشت
ندیده رنگ خزان را بهار فردوسی
اگر که برد به سی سال رنج بی پایان
بماند کاخ سخن یسار فردوسی

از او بجاست اساطیر باستانی ما
 نگر به «رستم» و «اسفندیار» فردوسی
 چه نامها که زشهنامه فر وزیر یافت
 ز پرتو گهر شاهوار فردوسی
 کلام او همه اندرز و حکمت و پند است
 بین به ملک ادب اقتدار فردوسی
 به مهر شاه و به میهن پرستیت خواند
 زبان نغز و دل هوشیار فردوسی
 بوصف رزم نگر چیره دستی او را
 که در شگفت بمانی ز کار فردوسی
 بشاهنامه بخوان چنگ «رستم و سهراب»
 که صحنه ای بسود از کارزار فردوسی
 ترا شجاعت و مردانگی بیاموزند
 یلان شیردل و نامدار فردوسی
 نگاه داشت چو آثار ملی ما را
 بود سعادت جاوید ، یار فردوسی
 رسالتش همه احیاء نام ایران بود
 جز این نبود دگر انتظار فردوسی
 خزانه های گهر را بسینه پنهان داشت
 گواه ما سخن آبدار فردوسی
 گرفتم آنکه بکامش نگشت دور زمان
 ملول شد دل امیدوار فردوسی
 کنون جهان ادب بروی افتخار کند
 به یمن منزلت پایدار فردوسی

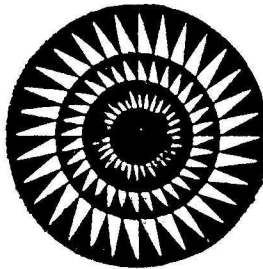


عکس بالا ، از راست
آقای خسرو هدایت
آقای دکتر ظلی
آقای دری دبیر کل
لاینز
آقای آموزگار مدیر
روزنامه آفتاب شرق
خراسان که مشغول
سخنرانی هستند

عکس پائین
از چپ به راست :
آقای پیرنیا استاندار
وقت خراسان
آقای خسرو هدایت
ابراهیم صهبا ←

همین نه طوس و خراسان رهین منت اوست
 که هست کشور جم و امدار فردوسی
 حیات شاعر آزاده بعد مردن اوست
 چه غم که بود دژم روزگار فردوسی
 بنا به امر «رضاشاه» این بنای رفیع
 اساس یافت به «سال هزار» فردوسی
 کنون که عصر «شهنشاه آریامهر» است
 فزود منزلت و اعتبار فردوسی
 بلطف و مرحمت «شهریار» و «شهبانو»
 بدین شکوه بنشاند مزار فردوسی
 روا بود که بهر صبح و شام از دل و جان
 کنیم خرمنی از گل نثار فردوسی

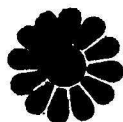
همیشه تا که جهان است نام او باقی است
 که پایدار بود شاهکار فردوسی



خوراك شیر

گذار من چو به مهمانسرا شبی افتاد
 شکوه ظاهر آن کرد در دلم تأثیر
 هزار گونه سفارش بخادمش کردم
 که از برای من آرد غذای دندان گیر
 ولیک بهره من شد خوراك نیم پزی!
 که قطعه کردن آن بود درخورشمشیر!
 بگفتم آنکه شنیدی که «شیرمردم» من
 ولی میان دوشیر است در عمل توفیر
 گرفته ای عوض «شیرجنگلی» ما را!
 که پاره پاره کنند در دهان خود نخجیر

به «شیرمردی» خود گرچه افتخار کنم
 ولیک طعمه مرا خام نیست همچون شیر



بمناسبت پنجاه سالگی لاینز

شیر پنجاه ساله

«شیر» راهست بس شکوه و جلال
حاليا دوره طلائی اوست
«شیر مردان» کشور ایران
که نمودند سالها ز خلوص
که رسید اینزمان بعد کمال
ز آنکه «پنجاه ساله» شد امسال
همه شادند و خرم و خوشحال
«شیر مردانه» راه خود دنبال

خدمت مردمان، شعار همه
پرچم شیر، افتخار همه

تاجهان عرصه بشر باشد
واجب است آنکه اهل عالم را
زین سبب «شیر مرد» اول ما
که بود مظهر نکوکاری
خدمت خلق را ثمر باشد
خبر از حال یکدگر باشد
«شاه» دافسای دادگر باشد
در حضر یا که در سفر باشد

«شاه» پشت و پناه «شیران» است
که از او سر بلند ایران است

شب نشینی شیران باشگاه آریا

شب‌ی خوش است و محیطی پراز صفا باشد
 که شب‌نشینی «شیران آریا» باشد
 چنین شبی که پر از گلر خان طناز است
 هر آنچه خنده شادی کنی روا باشد
 بیابکویی اگر مرد و زن بیا خیزند
 چو بزم انس بود واجب و بجا باشد
 همیشه خیل غزالان رمیدی از بر شیر
 کنون نه شیر ز آهو و شان جدا باشد
 غم زمانه مخور زانکه گرم، محفل ما
 ز نغمه های هنرمند خوشنوا باشد
 ولی شبی که چنین شادمانه میگذرد
 همین نه بهر نشاط من و شما باشد
 از آنکه حاصل آن بهر مستمندان است
 که خدمتی است که اندر ره خدا باشد
 قرین هم شده گر شادی و نکوکاری
 سعادت‌ی است که امشب نصیب ما باشد
 پناه ملت ما شاه «آریامهر» است
 که سرور همه «شیران آریا» باشد



عکس بالا از چپ بر راست: بانو ملکوتی ، بانو بهمودی رئیس شیر زنان ، دکتر خسروی کردستانی ،
آقای محمد حسین احمدی رئیس باشگاه آریا ، آقای دکتر لقمان امینی دبیر باشگاه ،
بانو مهری احمدی ، ابراهیم صهبا

عکس پائین از چپ بر راست آقایان انوری پور ، محمد دادور ، محمد حسین احمدی ،
دکتر امینی ، دکتر علوم‌ی رئیس باشگاه لاینز ششم بهمن

در باشگاه لایندر



از چپ بر راست ، شیرمردان دکتر نظام و بانو ، دکتر ظلی و بانو ، امیرسلیمانی و بانو
و یکی از شیرمردان و بانو

شب نشینی شیرزنها در باشگاه تهران

محفل گرم بتان مجلس آرا، دیدنی است
جنب و جوش گلرخان سروبالا دیدنی است
راهی امشب از صفا بر بزم خوبان یافتم
شور و شوق این پرریویان زیبا دیدنی است
جلوه‌ای دیگر بود در صحبت شیرین لبان
شب نشینی در میان «شیرزنها» دیدنی است
بانوای دلکش موسیقی و آهنگ جاز
دختران مه‌جبین را رقص چاچا دیدنی است
مستی دیگر دهد امشب می گلگون بما
در چنین بزم طرب زاحال «صهبا» دیدنی است

بادۀ شیراز

در خانه دوست نغمه‌ساز خوش است
جامی دوسه از بادۀ شیراز خوش است
تا مایه، خرمی فراهم گردد
آواز پریرخان طنناز خوش است

صفای بزم شیران

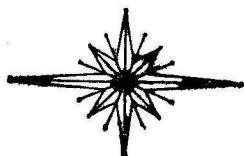
به هر کجا که صفائی بانجمن باشد
صفای آن ز گل و لاله و سمن باشد
صفای مجلس شیران از آن شود کامل
که «شیرمرد» به‌مراه «شیرزن» باشد

جوانمردی

بیا آنکه تو را گرم کند، سرد مباش
 بر آنکه تو را شفا دهد، درد مباش
 نگاری بجهان به ز جوانمردی نیست
 رسوای زمانه باش و نامرد مباش

خنده شیر

«شیرمرد» از برای زاری نیست
 شیوه شیر، بیقراری نیست
 گریه از بهر شیر عار به—ود
 شیر را خنده اختیاری نیست





گروهی از شیر زنان و شیر مردان باشگاه آریا

رقص شیر زنان

شیران بسی از ز مرد وزن رقصیدند
از بهر صفای انجمن رقصیدند
رقصیدن شیران نبود مایه عیب
ز آنرو که به ساز خویشان رقصیدند

جای آن شمع انجمن خالی است
جای خوبان سیمتن خالی است
در چنین بزم شیر مردانه
بخدا جای «شیرزن» خالی است

شیرزن همیشه جوان است

یه هر کجا که صفائی بانجمن باشد
صفای آن ز گل و لاله و سمن باشد
صفای مجلس شیران از آن شود کامل
که شیرمرد به همراه شیرزن باشد

بزم گلها

بزمی که در آن بتان مه سیم نیست
پر شور و نشاط بخش و روح افزا نیست
گرم است چنان بزم که خوبان باشند
هر بزم چو بی نیاز از گلها نیست

خوبان و شاعران

میان شاعران و خوب‌رویان
 که خوبان شعر شاعر راستایند
 بود در زندگی عهدی نهانی
 بلطف و اشتیاق و مهربانی
 کند وصف نکویان نیز شاعر
 که ماند نام آنها جاودانی

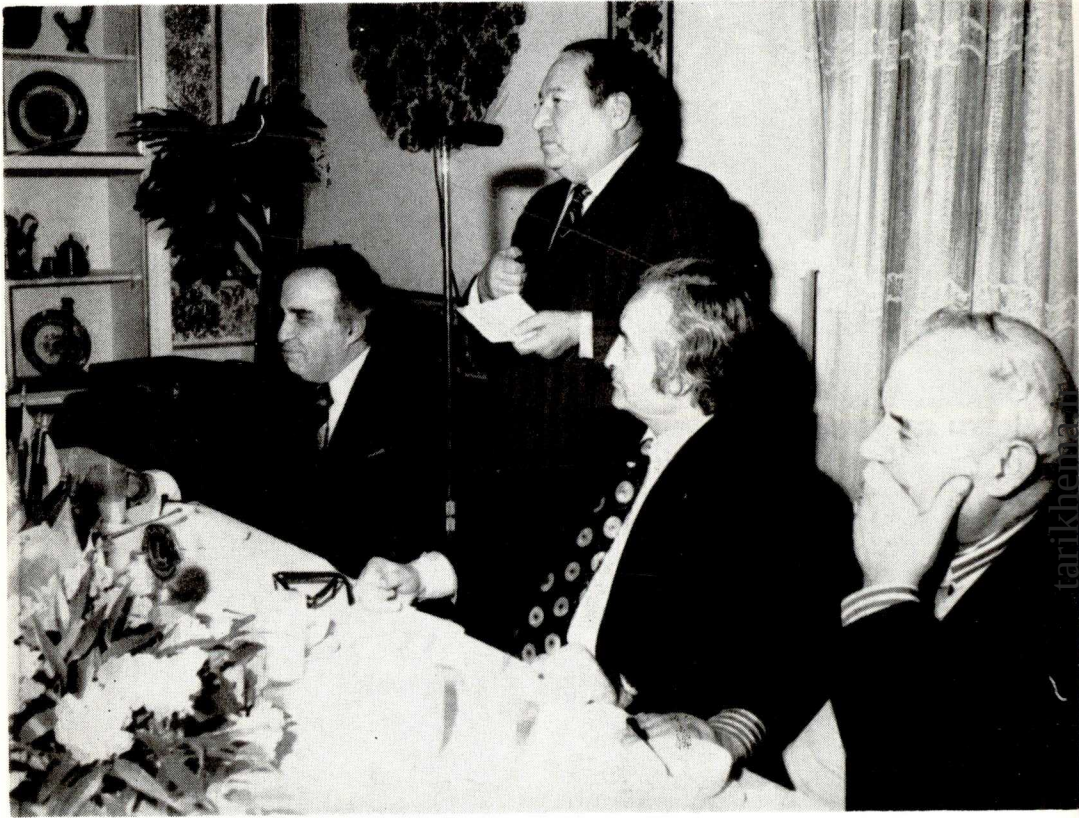
بوسه آشتی

گفت با من ای که از لعل بتان
 بوسه شیرین بسی برداشتی
 از میان بوسه های گلرخان
 گرم و شیرینتر کدام انگاشتی؟
 گفتمش چون یار زیبا قهر کرد
 بوسه های دلنواز آشتی

ساغر صهبا

شد موسم آنکه راه صحرا گیریم
 خندان ره گلگشت و تماشاگیریم
 امروز چو روز شادی و پیروزیست
 در طرف چمن ساغر «صهبا» گیریم

در باشگاه تهران



از چپ بر راست

آقایان امیر سلیمانی قائم مقام منطقه الف لاینز، دکتر کلالی رئیس باشگاه تهران ،
سرهنگ سوسنبری رئیس باشگاه فردوسی

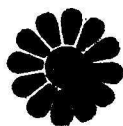


عکس بالا - ازراست بچپ دکتر جواد بیرجندی معاون باشگاه تهران
 آقای هوشنگ وزیری، آقای دکتر فلسفی دبیر باشگاه
 عکس پائین - گروهی از شیرزنان و شیر مردان باشگاه تهران

براین زمانه بخند

ز آه و ناله چه حاصل، بر این زمانه بخند
 به هر لطیفه بخند و به هر ترانه بخند
 اگر که خشم کند بر تو روزگار، منال
 بخشم چرخ جفاپیشه شادمانه بخند
 بیباغ و گلشن گیتی اگر گذارت نیست
 بکنج عزلت و در تنگنای خانه بخند
 مشو ملول که از نعمتی شدی محروم
 به حرف عارف و عامی به هر بهانه بخند
 سرای خویش ز نور امید روشن کن
 فسانه کار جهان است بر فسانه بخند

در این زمانه چو کس جاودان نخواهد ماند
 به رنج و محنت ایام، شاعرانه بخند



آزادگی

خوشا بحال تو ای مرغ آسمان پرواز
 که غیر سیر و سیاحت دگر نمیدانی
 به بام چرخ کنی بی خیال، جولانها
 ز زندگانی از این بیشتر نمیدانی
 نه سوز عشق شناسی نه انتظار وصال
 کرشمه های بت عشوه گر نمیدانی
 به پای جان تو از درد و رنج بندی نیست
 عزای مادر و مرگ پدر نمیدانی
 ز هر چه رنك تعلق پذیرد آزادی
 دگر حکایتی از خیر و شر نمیدانی
 ترا خبر نه ز جنگ است و نی ز صلح جهان
 غم شکست و غرور ظفر نمیدانی
 فراخنای جهان را بزیر پر داری
 ولیك ارزش این بال و پر نمیدانی
 صدای سرزنش ناکسان نمی شنوی
 فساد و فتنه نوع بشر نمیدانی
 بهر دیار، روی در بود بروی تو باز
 که مشکلات جواز سفر نمیدانی
 زکوه و دشت و خیابان گذر کنی آسان
 پرنده ای و چراغ خطر نمیدانی

آینه و پلاس

این جهان همچو یکی گلزار است
 «آدم نیک»، چو آینه بود
 گر در آینه بتابد خورشید
 قرص تابنده مکرر گردد
 «آدم بد» چو پلاسی است سیاه
 مانع روشنی و نور شود
 آفتاب است اگر روشن و نیک
 سعی کن تا که چو آینه شوی
 که گل و خار در آن بسیار است
 دل او بی خبر از کینه بود
 منعکس میشود آن نور امید
 جلوه اش چند برابر گردد
 که بخورشید بگیرد سر راه
 روز، از او شب دیجور شود
 کندش ابر سیاهی تاریک
 نه پلاس سیه از کینه شوی

تا خریدار نگاهت باشند
 مردوزن چشم براهت باشند

فراموش مکن

من نگویم که دگر خواهش دل گوش مکن
 ساغر از دست بستی ماه جبین نوش مکن
 گویم این عمر گرانمایه بشادی گذران
 از مصیبت زدگان نیز فراموش مکن

اصفهان وسد شاه عباس

هر زمان وصف اصفهان کردند
وصفش امروز، هست کاملتر
پیش اگر نام باستانی داشت
حاليا بار دیگر احیا شد
«سد» مستحکمی بزرگ و عظیم
نام آن «سد شاه عباس» است
ای خوشا اصفهان آینده
که ز دریاچه‌ای شود لبریز
شهر و اطراف را کند آباد
وصف آن «نیمه جهان» کردند!
که بهشتی بود صفاپرور
«کاشیش» شهرت جهانی داشت
چون کنون متصل بدریا شد
کرده بنیان شهر را تحکیم
که به از مخزنی زالماس است
با چنین «زنده رود» زاینده
پر ز آب نظیف و صاف و تمیز
خشکسالی رود دگر از یاد

دشت و صحرا چو غرق گشت شود
«اصفهان» بهتر از بهشت شود

بازدید شیر زنان و شیر مردان از کارخانه ذوب آهن

شیران چو بنای «ذوب آهن» دیدند
وان کارگه عظیم، روشن دیدند
گفتند — «شاه آریامهر» درود
چون تازه ترقیات میهن دیدند

نشان گل

آن به کنیم سیر و سفر در جهان گل
خوش عالمی است غرق شدن در میان گل
فارغ شود دل از غم و اندوه روزگار
لب را بخنده باز کند چون دهان گل
هر برك گل نشانه مهر و صفا بود
باشد زبان عشق و محبت زبان گل
زاینرو بود که بهر عزیزان و دوستان
آرند اهل دل، ز صفا ارمغان گل
گل راست جلوه بیش، بنزد پری رخان
گیرند ز این سبب همه خوبان، نشان گل

شیر انسان

گرچه در بزم شما اید دوست مهمانیم ما
ليك مايل بر خوراك باب دندانيم ما
بر نیاید خوردن هر گوشت از دندان ما
گرچه ما «شیریم» لکن «شیر انسانیم» ما

شیر زن

«شیر» گرسیر یا گرسنه بود
غافل از حال خویشتن نشود
«شیر مرد» ار شود زمانی پیر
«شیر زن» ليك «پیر زن» نشود

کتاب و زندگی

به از کتاب، کسی در زمانه یار تو نیست
 که هیچ یار، شب و روز در کنار تو نیست
 بروزگار، چو او در جوانی و پیری
 کسی انیس و مددگار و غمگسار تو نیست
 يك بهانه ز سوی تو رو نگرداند
 گهی مخالف و گه یار بيقرار تو نیست
 به روز ناخوشی از دیدنت ثابـد روی
 بشام حادثه غافل ز روزگار تو نیست
 چو دوستان دگر یار نیمه ره نبود
 رقیب حيله گر و خصم نابکار تو نیست
 هزار نکته ترا رایگان بیاموزد
 چنین معلمی آسان در انتظار تو نیست
 بود همیشه براه سفر مصاحب تو
 که چون کتاب رفیقی باختیار تو نیست
 کتابخانه بود گلشنی نشاط انگیز
 دریغ باشد اگر زان گلی نثار تو نیست
 رفیق اهل و موافق کتاب خوب بود
 بهوش باش که هر دوست، دوستدار تو نیست
 ز مردمان، بجهان یادگارها ماند
 به از کتاب ثمر بخش، یادگار تو نیست

خانه گل و خانه دل

چند باید زندگی بر خلق مشکل ساختن
کار را موکول بر طی مراحل ساختن
تا میسر هست باید خانه ای آباد کرد
بهتر است از «خانه گل»، «خانه دل» ساختن

درمان بیماری اعصاب

مشکلات سخت را آسان کنند	آن شنیدم چاره جویان جهان
از ره شعر و هنر درمان کنند	دردهای مزمن اعصاب را
خاطر بیمار، را شادان کنند	با کلام نغز و شعر دلنشین

شاعر بداهه سرا

داده چنین نعمت بزرگ خدایم	شاعرم و شاعر بداهه سرایم
شهره بود گفته های نغزسایم	رونق هر بزم و شمع محفل انسم
مست کند مست، شعر روح فزایم	صاحب قلبی پر از عطوفت و مهرم
خلق از آن «دست میزنند» برایم	گفته من ساده است و روشن و یکدست
نیست غم انگیز، نکته های بجایم	خاطر شادم پر از لطیفه و طنز است

هست ز «صهبای» شوق ساغر نوشم
شاعر صاحب دل بداهه سرایم

قسمتی از پیام رابرت جی آپ لینگر
رئیس اتحادیه کل لاینز بین‌المللی
در کنفرانس یازدهم .

اهمیت شعر و هنر در لاینز



هیچ ملتی نیست که فرهنگ تاریخ و هنر مخصوص بخود را دارا نباشد . خوراک ، مسکن ، لباس و بهداشت و اجزاء آن نیازمندیهای اصلی و اساسی هستند اما آیا نیروهای روح نیز بهمان اندازه از لحاظ نیازمندیهای اجتماع حائز اهمیت نیست ؟

در زمان محاصره وحشتناک لنین گراد که «هاریسون سالیسبوری» آنرا بدان خوبی مجسم نموده است در موقعیکه مردم نه خانه داشتند نه غذا ، نه گرما و نه روشنائی ، و عملاً نه امید ، به برنامه‌های رادیو پناه می‌بردند زیرا آنچه را که روحشان جستجو میکرد در این برنامه‌ها می‌یافتند . سپس نیروی برق نیز قطع شد «سالیسبوری» از قول کسی که خود در معرض این آزمایش جانفرسا قرار گرفته بود میگوید «نه تئاتری بود و نه سینمایی اغلب مردم لنین گراد حتی توانائی مطالعه در منازل خود را نداشتند . با وجود این تصور نمی‌کنم در گذشته یا آینده هرگز مردم بدانگونه به «شعر» گوش داده یا بدهند که در آن زمستان سرد طاقت فرسا مردم لنین گراد با شکم گرسنه و بدن متورم در حالیکه نیم جانی بیشتر نداشتند شعر میخواندند و به «شعر» گوش میدادند .

«سالیسبوری» میگوید مدتی بعد بار دیگر نیروی برق جریان پیدا کرد و برنامه‌های شعرو سمفونی و اپرا از نو شروع شد . بگفته همان شخص بدون اینها زندگی خیلی وحشتناک است ، بدون این علائق زندگی مانند آنست که کسی در گورخود دراز کشیده باشد . کتاب ، موسیقی ، هنر و مجسمه‌سازی - اینها هستند علائق دائمی روح بشر ، کتابخانه ، تالار کنسرت ، موسیقی ، موزه و امثال آن ضوابطی هستند که میزان تسلط روح را بر فکر و قلب جامعه شما نشان میدهند .

«رابرت برونینگ» این نیازمندی بزرگ درونی را در وجود تمام مردم خلاصه کرده میگوید «مرد باید به چیزی دست یابد که در دسترسش نیست و گر نه آسمان چه فائده‌ای دارد . آیا در شهر شما نیاز به حمایت از این رسوم و اصول فرهنگی احساس میشود؟ آیا این باشگاه لاینز شما باشگاهی هست که بتواند سهم مهمی را در اجتماع جوانان و پیران صرفاً با اتکاء به آگاهی و حمایت نسبت به این نیازمندی عهده‌دار شود؟

فهرست

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۶	دعای خیر	۵	دیباچه
۳۶	بشکرانه سلامتی شاه	۹	شهر شعر و شراب
۳۶	پیروزی درخشان نفت	۱۰	شیراز و شیران
۳۷	پیروزی بزرگ	۱۲	خوشا شیراز
۳۸	تحصیل رایگان	۱۳	بهار شیراز
۳۹	پیام شاعرانه	۱۴	سعدی
۴۰	تجلیل مقام شعر و هنر	۱۵	بسوی دیار حافظ
۴۲	مبارزه با جنگ	۱۶	جشن هنر در شیراز
۴۴	بهار جوانی	۱۸	لژیون خدمتگزاران بشر
۴۵	خانه سعدی در شیراز	۲۰	شهر سیه چشمان
۴۶	حافظ گمشده من	۲۱	نوگل شیراز
۴۸	خیابان سعدی در اصفهان	۲۲	موج شکن
۴۹	در پیرایه ون کنگره سعدی و حافظ	۲۳	کورش کبیر
۵۰	خنده شیرین	۲۴	از کورش کبیر تا شاهنشاه آریامهر
۵۱	عزای فارس	۲۷	در مکتب پادشاه سخن
۵۲	صورتگر شعر	۲۸	جشن هنر شیراز
۵۳	دریغ از نمازی	۳۱	نور لطف
۵۴	بهشت دوستی	۳۲	ایران شناسی
۵۵	غم فردا	۳۴	شاعر آدمیت
۵۶	کنگره لاینز در رامسر	۳۵	در آرامگاه حافظ
۵۶	گنباران شیران		

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۸۱	صفای بزم شیران	۵۷	شاخه‌های امید
۸۲	جوانمردی	۵۸	گرامی شیرمرد ما «علا» مرد
۸۲	حنده شیر	۵۹	مرک شیر
۸۳	رقص شیر زنان	۶۰	کنگره شیران در تهران
۸۳	شیرزن همیشه جوان است	۶۰	جناب صدراعظم شیرمرد است
۸۳	بزم گلها	۶۰	میهن
۸۴	خوبان و شاعران	۶۳	شیر سیر
۸۴	بوسه آشتی	۶۴	شیر شاعر
۸۴	ساغر صهبا	۶۵	کنگره لاینز تبریز
۸۵	براین زمانه بخند	۶۶	تبریز و شهریار
۸۶	آزادگی	۶۶	دانای واقعی
۸۷	آینه و پلاس	۶۷	غاز و غاز
۸۷	فراموش مکن	۶۸	کنگره شیران در اصفهان
۸۸	اصفهان وسد شاه عباس	۷۰	حیف از بین ما «هدایت» رفت
۸۸	بازدید از کارخانه ذوب آهن	۷۰	مرک شیر
۸۹	نشان گل	۷۱	شیرمرد
۸۹	شیر انسان	۷۱	شیرزن
۸۹	شیرزن	۷۲	خراسان و کنگره شیران
۹۰	کتاب وزندگی	۷۵	بنیانگر ارکاخ شعروادب
۹۱	خانه گل و خانه دل	۷۸	منوراک شیر
۹۱	درمان بیماری اعصاب	۷۹	شیر پنجاه ساله
۹۱	شاعر بداهه سرا	۸۰	متب نشینی شیران در باشگاه آریا
۹۲	اهمیت شعر و هنر در لاینز	۸۱	شب نشینی شیرز نهادر باشگاه تهران
		۸۱	باد شیراز

اسپورت فیلم
عکسها از :
فتو ظریفیان

